

امپراتوری بر شن‌های روان

از قمار قدرت تا بیداری وجدان جهانی

ناصر کاوه

Empire on Shifting Sands

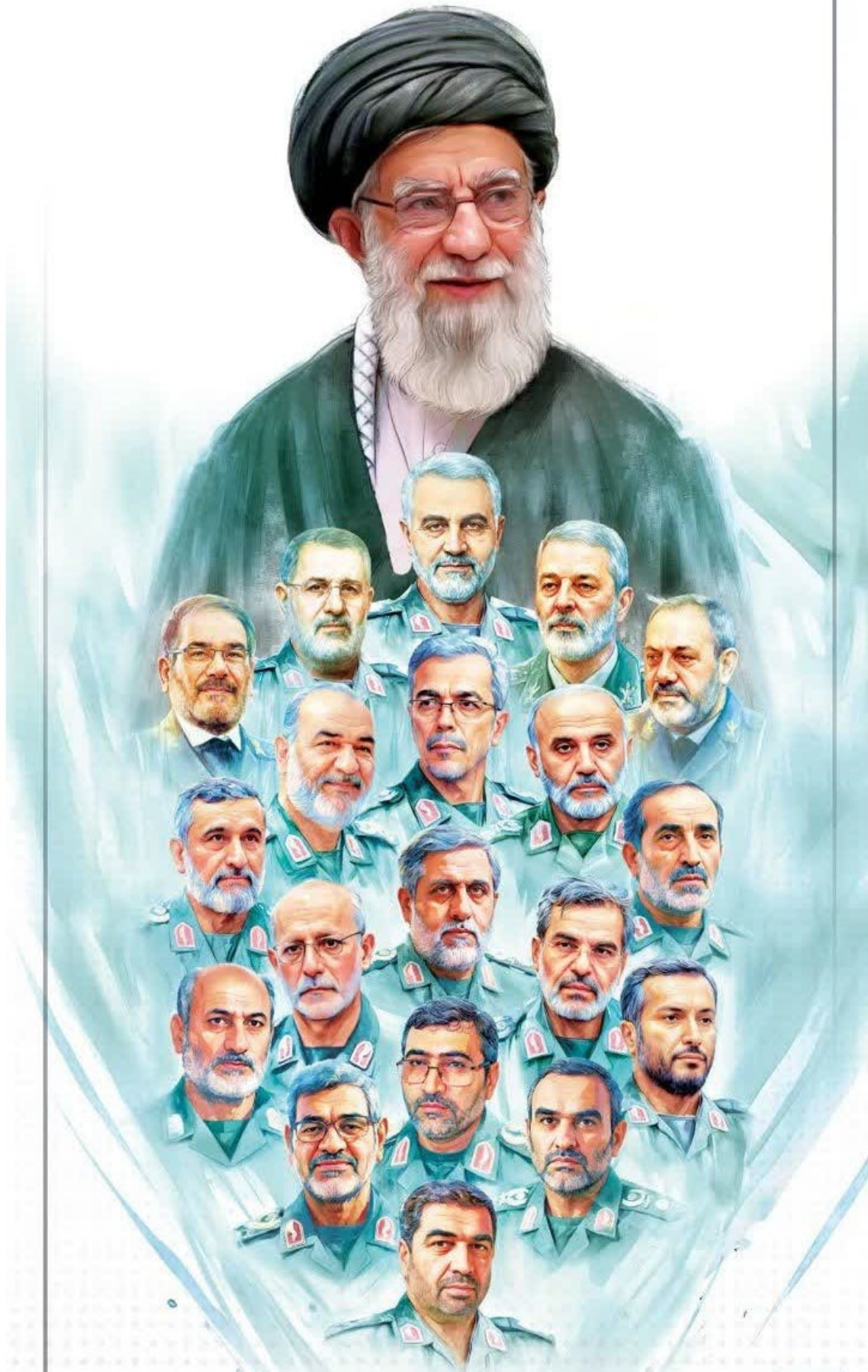
From the Gamble of Power to the Awakening of Global Conscience







فریادمان بلند است



این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) امامین انقلاب خمینی (ره) و

شهید خامنه ای، شهدای از صدر اسلام تا شهدای رمضان 1404

«اگر کتابخوانی فرهنگ رایج شد و در بین مردم ما جا بیفتد، آن وقت کسانی پیدا می‌شوند که «صدقه‌ی کتاب» درست می‌کنند. شما ببینید چقدر روضه‌خوانی می‌شود! چقدر احسان می‌شود! چقدر به ایتام کمک می‌شود! چقدر پول و جنس و پارچه و این‌ها داده می‌شود! آیا به همین نسبت، کتاب هم داده می‌شود؟ به همین نسبت پول برای چاپ کتاب داده می‌شود؟! خیلی کم. حالا یک وقتی در گذشته، زمانی، کسانی از تجار و بازاری‌های مومن پیدا می‌شدند؛ فرضاً کتابی چاپ می‌کردند و مجانی به طلاب می‌دادند. قبلاً در حد معدودی، این کارها معمول بود؛ اما الان این کارها نمی‌شود، این کارها کم است. خوب شماها روشنفکرید و به اهمیت این کار آگاهید، این را ترویج کنید.» 1374/2/18 «امام خامنه ای»

"امپراتوری برش‌های روان"

از قمار قدرت تا بیداری وجدان جهانی

مدیر پروژه و نویسنده : ناصرکاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح : علی کربلائی

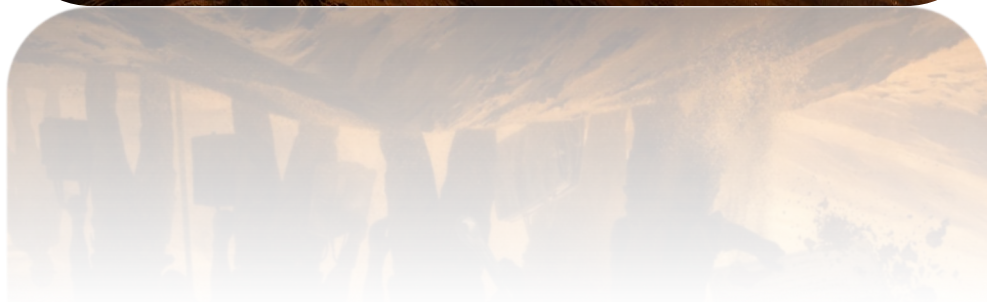
رسانه و فضای مجازی : مهدی کاوه

ویراستار، تایپ و حروف نگار : نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: **صلوات** بر محمد و آل محمد (ص)

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه



فهرست مطالب کتاب: امپراتوری بر شن های روان

- پیشگفتار: در آستانه طوفان/10
- مقدمه : بنای توهم بر شن های روان/19

فصل های کتاب:

- فصل اول: قصر شیشه ای بر شن های روان
- امپراتوری فریب و سقوط وجدان اقتصادی/23
- فصل دوم: پادشاه شکارچی
- روایتی از بازیگر جاذبه و قربانیان خاموش/29
- فصل سوم: جزیره تباهی و پروازهای شبانه
- شب های تار، جنایات پنهان و فریادهای/36
- فصل چهارم: صدای ضبط شده و طوفان افشاگری
- وقت مکافات، بانگ زنان، شور بیداری/45
- فصل پنجم: جایزه های برای جنگ، نه برای صلح

- بررسی انتقادی جایزه صلح ترامپ و رسوایی وجدان جهانی/55
- **فصل ششم:** غزه، آیین شکسته تمدن غرب
- جنگی که ماسک انسان دوستی را پاره کرد /67
- **فصل هفتم:** امپراتور توهم
- رمانی سیاسی از درون کاخ غرور/83
- **فصل هشتم:** سقوط بر شن های روان
- پایان یک امپراتوری یا آغاز یک هشدار؟ /88
- **فصل نهم:** توهم امپراتور تجاری؛ کالبدشکافی تصمیم اشتباه ترامپ
- در نبرد ۱۴۰۴ و پیامدهای ویرانگر آن برای ایران و جهان/96
- **فصل دهم:** از قمار قدرت تا بیداری وجدان جهانی
- ظهور ائتلاف های جدید/110
- **مؤخره:** صدای صلح در برابر طبل جنگ /122
- **کلام آخر:** در آستانه طوفانی از جنس بیداری/137
- **ضمیمه ها/144**



ترامپ قمارباز
حکومت به سبک گازی نو
«ناصر کاوه»

پیشگفتار

چرا عنوان «امپراتوری بر شن‌های روان» — از قمار قدرت تا بیداری وجدان جهانی» برای نام‌گذاری کتاب استفاده شده است؟! در واقع این نام به عنوان نام و هسته مرکزی این اثر، استعاره‌ای عمیق و چندلایه از وضعیت جهان معاصر، به ویژه در بازه زمانی ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶ است. این عنوان، کلان‌روایت کتاب را در دو بخش مجزا اما کاملاً پیوسته خلاصه می‌کند: بخش اول به ماهیت لرزان و ناپایدار قدرت‌های متکی بر فساد می‌پردازد و بخش دوم، روند تکاملی بشریت به سمت آگاهی را نوید می‌دهد. با تکیه بر ساختار و محتوای متن، می‌توان این عنوان را در چند بُعد کلیدی تشریح کرد:

۱. امپراتوری بر شن‌های روان (بنیان‌های ناپایدار قدرت و ثروت)

«امپراتوری» در این متن، نمادی از ساختارهای سلطه‌گرانه، سرمایه‌داری افسارگسیخته و قدرت‌های سیاسی بدون پشتوانه اخلاقی است. ترامپ و ترامپیزم (به عنوان یک ابزار مفهومی و نه صرفاً یک فرد) و شبکه اپستین، نمادهای بارز این امپراتوری هستند.

عبارت «شن‌های روان» نشان‌دهنده ماهیت پوشالی، سست و به ظاهر مستحکم اما در باطن در حال فروپاشی این ساختارهاست. در فصل‌های کتاب (مانند «امپراتوری توهم: از برج‌های طلایی تا اقتصاد دروغین») به

وضوح نشان داده می‌شود که چگونه ثروت‌های بادآورده، رسانه‌های در خدمت قدرت و شبکه‌های تاریک فساد (جزیره تباهی)، پایه‌هایی متزلزل برای یک امپراتوری می‌سازند. این ساختار، همچون قلعه‌ای روی شن، با اولین امواج بیداری و حقیقت، محکوم به فرو ریختن است.

۲. از قمار قدرت (سیاست به مثابه بازی و سوداگری)

«قمار قدرت» اشاره‌ای مستقیم به نگاه کاسبکارانه و قمارگونه به سیاست و سرنوشت انسان‌هاست. در جهان توصیف شده در متن، سیاستمدارانی که نماینده این امپراتوری هستند، اخلاق، حقوق بشر و جان انسان‌ها را وجه‌المصالحه قمار خود قرار می‌دهند.

این مفهوم در تقابل میان امر مقدس (نماد اخلاق، صلح و پاپ) و امر سکولار سوداگرانه (نماد ترامپ و طبل‌های جنگ) به اوج می‌رسد. همچنین در فجایعی مانند غزه که در متن به عنوان “آزمایشگاهی برای شکست ادعاهای حقوق بشری غرب” معرفی شده، نمود پیدا می‌کند. در اینجا، قدرت دیگر یک مسئولیت نیست، بلکه یک میز قمار است که در آن ارزش‌های انسانی قربانی می‌شوند.

۳. تا بیداری وجدان جهانی (رستاخیز آگاهی و امید)

نیمه دوم عنوان، نقطه امید و غایت این روایت است. کتاب در تاریکی شبکه‌های فساد و قمار قدرت متوقف نمی‌شود، بلکه به یک زایش و خیزش اشاره دارد. «بیداری وجدان جهانی» پاسخی است تاریخی و ناگزیر به همان «امپراتوری بر شن‌های روان».

متن تأکید می‌کند که علی‌رغم تمام تاریکی‌ها، صداهایی در حال برخاستن است: صدای رهبران معنوی، جنبش‌های مردمی، روزنامه‌نگاران جسور و نویسندگان. این بیداری، یک فرآیند کند اما قطعی است که در آن، نقاب‌ها (انکار بزرگ) کنار می‌روند و حقیقت (زمانی که سایه‌ها در دادگاه‌ها فریاد می‌زنند) آشکار می‌شود.

در مجموع، عنوان «امپراتوری بر شن‌های روان — از قمار قدرت تا بیداری وجدان جهانی»، مانیفست کتاب است. این عنوان روایتگر گذار دردناک اما ضروری بشریت از دوران سلطه‌ی پول، شهوت، دروغ و قدرت‌طلبی عاری از اخلاق (که پایه‌هایش سست و رو به زوال است) به عصری است که در آن وجدان جمعی انسان‌ها بیدار شده و در برابر این انحطاط می‌ایستد. این کتاب، همان‌طور که از عنوانش پیداست، صرفاً یک سند سیاسی نیست، بلکه یک کاوش فلسفی و روایتی ادبی از نبرد همیشگی میان تاریکی قدرت فاسد و نور آگاهی انسانی است.

در آستانه طوفان

تاریخ همیشه با صدای بلند نمی‌آید. گاهی با خش‌خش کاغذی می‌آید که قراردادی را امضا می‌کند، با لبخند مردی که دوربین‌ها را دوست دارد، با سکوت اتاق‌هایی که هرگز نورشان به بیرون نمی‌تابد. این کتاب روایت همان لحظه‌هاست — لحظه‌هایی که در آن‌ها قدرت، چهره واقعی خود را نشان داد و جهان، آرام‌آرام، شروع به دیدن کرد.

دوازده اثری که در این مجموعه گرد آمده‌اند، در فاصله سال‌های ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶ نوشته شده‌اند. سال‌هایی که در آن‌ها یک مرد، یک شبکه، یک سیستم و یک امپراتوری، همزمان در برابر چشمان جهان فروپاشیدند — و همزمان، با تمام توان، تلاش کردند این فروپاشی را پنهان کنند. ناصر کاوه در این سال‌ها ننوشت تا ثابت کند؛ نوشت تا بفهمد. و این تفاوت کوچک، همه چیز را عوض می‌کند.

این مجموعه را می‌توان از زوایای مختلف خواند. می‌توان آن را تحلیل سیاسی دید — و هست. می‌توان آن را روایت ادبی دید — و هست. می‌توان آن را سند تاریخی دید — و هست. اما در عمق‌ترین لایه‌اش، این مجموعه یک پرسش است: چگونه ممکن است یک تمدن، با چشمان باز، راه خود را به سوی تاریکی ببیماید؟

قوس روایی این کتاب : از افشا آغاز می‌شود، از تحلیل می‌گذرد، به روایت ادبی می‌رسد و در جمع‌بندی فلسفی به پایان می‌رسد. این مسیر تصادفی نیست. نویسنده باور دارد که برای فهمیدن یک پدیده، ابتدا باید واقعیت‌های خام آن را دید، سپس ساختارش را شناخت، آنگاه با زبان استعاره به درون آن رفت، و در نهایت از بیرون به آن نگریست.

فصل‌های نخست این کتاب، خواننده را با سخت‌ترین واقعیت‌ها روبرو می‌کنند: شبکه‌ای از فساد که نخبگان جهان را در دام انداخت، جایزه‌ای که نام صلح را بر خود داشت اما ابزار جنگ بود، و مردی که با قمار، ثروت و قدرت را یکی پنداشت. این‌ها داستان نیستند — اسناد، شواهد و تحلیل‌های مستندند.

فصل‌های میانی، همین واقعیت‌ها را از درون روایت می‌کنند. «امپراتور توهم» و «سقوط بر شن‌های روان» رمان‌هایی نیستند که از واقعیت فرار کنند؛ بلکه واقعیت را با زبانی می‌گویند که تحلیل سیاسی از گفتنش عاجز است. استعاره، گاهی صادق‌ترین زبان است.

فصل‌های پایانی، دوربین را عقب می‌کشند. «صدای صلح در برابر طبل جنگ» نشان می‌دهد که در برابر هر ماشین جنگی، صدایی هست — حتی اگر از واتیکان بیاید. «ترامپ نهایی ۲۰۲۶» پرونده را می‌بندد. و «از قمار قدرت تا بیداری وجدان جهانی» می‌پرسد: حالا که دیدیم، چه می‌کنیم؟

شخصیت محوری این مجموعه، دونالد ترامپ است — اما نه به عنوان یک فرد. ترامپ در این صفحات، نماد یک سیستم است؛ سیستمی که در آن قدرت از پاسخگویی معاف است، ثروت جای اخلاق را می‌گیرد، و رسانه به آینه‌ای تبدیل می‌شود که هر چه صاحبش بخواهد نشان می‌دهد. این سیستم پیش از ترامپ وجود داشت و پس از او نیز ادامه خواهد داشت — مگر آنکه نامش را بدانیم.

در کنار ترامپ، شبکه اپستین قرار دارد: معماری تاریکی که در آن جنس، قدرت و پول در هم تنیده شدند تا نخبگان را در بند بکشند. و در کنار اپستین، غزه قرار دارد: آزمایشگاهی که در آن، تمام ادعاهای تمدن غربی درباره حقوق بشر، یک‌به‌یک آزمایش شدند و یک‌به‌یک شکستند.

اما این کتاب فقط روایت تاریکی نیست. در میان همه این صفحات، صداهایی هستند که بلند می‌شوند. پایی که از قدرت نمی‌هراسد. جنبش‌هایی که در خیابان‌های جهان شکل می‌گیرند. روزنامه‌نگارانی که می‌نویسند، حتی وقتی می‌دانند هزینه دارد. و نویسنده‌ای که در تبعید، قلم را زمین نمی‌گذارد.

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

وجدان جهانی کند است. اما بیدار می‌شود.

این کتاب، سند همان بیداری است.

«صدایی که سکوت را می‌شکند؛ دعوتی به بیداری در عصر توهم»

«بیدار شو بیدار شو، هین رفت شب بیدار شو

بیزار شو بیزار شو، وز خویشتن بیزار شو»

(مولانا)

آیا تا به حال احساس کرده‌اید که واقعیتی که رسانه‌ها و قدرت‌ها به شما نشان می‌دهند، تنها یک نمایش است؟ نمایی که در آن جنگ‌ها، نام «صلح» می‌گیرند و دیکتاتورها در نقش منجی ظاهر می‌شوند؟

کتاب «امپراتوری بر شن‌های روان» اثری است برای کسانی که از روایت‌های رسمی خسته شده‌اند و به دنبال حقیقت در پس پرده‌های ضخیم پروپاگاندا می‌گردند. ناصر کاوه در این اثر مستند و در عین حال ادبی، دست شما را می‌گیرد و به پشت‌صحنه‌ی تئاتری می‌برد که در آن سرنوشت جهان تعیین می‌شود. این کتاب فقط داستان دونالد ترامپ، جفری اپستین یا تراژدی بی‌پایان غزه نیست؛ این پرونده‌ای است برای فهم یک عصر.

عصری که در آن «تصویر» جایگزین «واقعیت» شده و سیاستمداران، با جان انسان‌ها قمار می‌کنند.

نویسنده با ظرافتی مثال‌زدنی، اسناد دادگاهی، گزارش‌های تحقیقی و تحلیل‌های ساختاری را با زبانی استعاری و داستانی درآمیخته است. شما در این کتاب می‌خوانید که چگونه یک مکالمه‌ی ضبط‌شده می‌تواند نظم یک جهان را به هم بریزد، چگونه مدال‌های صلح بر سینه کسانی می‌نشیند که بانیان جنگ‌اند، و چگونه غزه به آزمایشگاه وجدان جهان و آیینه شکسته تمدن غرب تبدیل شده است. اگر می‌خواهید بدانید چرا مفاهیم والایی چون حقوق بشر امروز در بحران هستند، و اگر می‌خواهید درک کنید که «ترامپسم» چگونه فراتر از یک فرد، به یک ساختار فریبنده در سراسر جهان تبدیل شده است، این کتاب کلید شماست.

ما شما را دعوت می‌کنیم تا این روایت تکان‌دهنده را بخوانید. خواندن این کتاب، قدم زدن در تاریکی برای یافتن نور است. برای کسانی که هنوز قلبشان برای عدالت می‌تپد و حاضرند هزینه آگاهی را بپردازند، این اثر نه تنها یک کتاب، بلکه یک سلاح فکری است. بیایید با خواندن این کلمات، بخشی از آن «وجدان بیدار جهانی» باشیم که اجازه نمی‌دهد حقیقت در میان شن‌های روان فراموشی، دفن شود.



مقدمه کتاب: بنای توهم بر شن‌های روان

«تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافر نیست»

راهروگر صد هنر دارد توکل بایش»

(حافظ)

جهان ما در قرن بیست و یکم، بیش از هر زمان دیگری به دهکده‌ای شیشه‌ای می‌ماند؛ دهکده‌ای که در آن مرزهای اطلاعات برداشته شده و انسان‌ها در محاصره‌ی بی‌امان داده‌ها، تصاویر و اخبار قرار دارند. با این حال، پارادوکس بزرگ عصر ما این است که در اوج شکوفایی ارتباطات، حقیقت بیش از همیشه در مسلخ «روایت‌های جعلی» و «توهمات قدرت» قربانی می‌شود.

کتابی که پیش روی شماست، نوشته‌ی ناصر کاوه، تلاشی است جسورانه برای کنار زدن این پرده‌های رنگارنگ و خیره‌شدن به تاریکی‌های پنهان در پشت ویتترین درخشان تمدن مدرن.

در این کتاب، نویسنده ما را به سفری در عمق یک «دوره تاریک» می‌برد. دوره‌ای که در آن، مفاهیم والای انسانی چون صلح، حقوق بشر و آزادی، به ابزارهایی در دست قماربازان قدرت تبدیل شده‌اند.

محور این روایت، کالبدشکافی پدیده‌ای است که فراتر از یک فرد، نماد یک عصر است: «ترامپیسیم». اما این کتاب، صرفاً یک بیوگرافی سیاسی یا نقد یک رئیس‌جمهور نیست؛ بلکه آینه‌ای است که در برابر وجدان جهانی قرار داده شده تا بازتاب انفعال، سکوت و فریب‌خوردگی خود را در آن ببیند.

ناصر کاوه در این اثر، با دقتی موشکافانه نشان می‌دهد که چگونه امپراتوری‌های مبتنی بر فریب، قصرهایی شیشه‌ای هستند که بر روی شن‌های روان بنا شده‌اند. از «جزیره تباهی» جفری اپستین و پروازهای شبانه‌ای که در آن جنایت‌های هولناک در سایه‌ی ثروت و نفوذ پنهان می‌شدند، تا نوارهای ضبط‌شده‌ای که نقاب از چهره‌ی قدرت برمی‌دارند؛ همه و همه نشانه‌هایی از یک فساد ساختاری هستند.

در این میان، مفهوم صلح نیز از درون تهی می‌شود؛ مدال‌های صلح بر سینه کسانی آویخته می‌شود که سیاست‌هایشان مستقیماً به رنج ملت‌های دیگر انجامیده است و «توافق‌های روی کاغذ» جایگزین عدالت برای قربانیان واقعی جنگ می‌شوند.

«دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت

دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور»

شاید دردناکترین بخش این کتاب، ایستادن در برابر «آیینہ شکسته تمدن غرب» یعنی غزه باشد. فصلی که در آن نویسنده نشان می‌دهد چگونه در یک نوار باریک محاصره‌شد، ادعاهای جهان درباره حقوق بشر هر روز امتحان می‌شوند و متأسفانه جهان بارها در این آزمون مردود می‌شود.

غزه در این کتاب فقط یک جغرافیا نیست، بلکه شاهد تاریخی است که داستان ریاکاری جهانی را از پشت دیوارهای محاصره روایت می‌کند.

رسالت این مقدمه، آماده کردن ذهن شما برای ورود به کاخ غرور و توهم است. کاخی که در آن جلسات تصمیم‌گیری به شوهای تلویزیونی بدل شده‌اند و زبان، نه برای کشف حقیقت، بلکه به عنوان سلاحی برای تکه‌تکه کردن واقعیت به کار می‌رود.

اما در پس تمام این تاریکی‌ها، این کتاب نویدبخش یک «بیداری» است. بیداری وجدانی که هرچند خسته و مجروح است، اما هنوز در صدای صلح‌طلبانی چون پاپ فرانسیس و جنبش‌های مردمی سراسر جهان می‌تپد.

خواندن این کتاب، گامی است برای خروج از انفعال و ایستادن در سمت روشن تاریخ.

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه



فصل اول: قصر شیشه‌ای بر شن‌های روان

امپراتوری فریب و سقوط وجدان اقتصادی

در سال ۱۹۸۷، دونالد ترامپ کتابی نوشت با عنوان «هنر معامله». آن کتاب میلیون‌ها نسخه فروخت. آمریکایی‌ها آن را خواندند، باور کردند، و مردی را که پشت جلدش ایستاده بود، تبدیل به نماد موفقیت کردند.

اما «هنر معامله» یک چیز مهم را پنهان می‌کرد: پشت هر معامله‌ای که ترامپ انجام داد، کسی دیگری هزینه را پرداخت.

این فصل، داستان آن هزینه‌هاست.

امپراتوری که روی دروغ ساخته شد

ترامپ خود را «پادشاه قرارداده‌ها» معرفی کرد. اما اگر کارنامه اقتصادی‌اش را ورق بزنید، چیز دیگری می‌بینید: شش بار ورشکستگی رسمی. کازینوهایی که یکی پس از دیگری تعطیل شدند. هتل‌هایی که با پول بانک‌ها ساخته شدند و با پول سرمایه‌گذاران خرد از دست رفتند.

ترامپ پلازا، ترامپ تاج‌محل، ترامپ هتل و کازینو — همه رفتند. اما ترامپ ماند. این معجزه چطور ممکن شد؟

پاسخ ساده است: او یاد گرفت که چگونه شکست شخصی را به زیان دیگران تبدیل کند. قانون ورشکستگی آمریکا، که برای حمایت از بدهکاران متوسط طراحی شده بود، در دستان ترامپ تبدیل به یک سلاح شد.

هر بار که یک امپراتوری کوچک فرو می‌ریخت، او با کمک وکلای گران‌قیمت، دارایی‌های شخصی‌اش را نجات می‌داد و طلبکاران را با دست خالی رها می‌کرد.

پیمانکارانی که آجر به آجر برج‌هایش را چیدند، مبلغ کاملشان را هرگز نگرفتند. بانک‌های کوچک که به او وام دادند، با ضرر از میدان رفتند.

کارمندانی که سال‌ها در کازینوهایش کار کردند، با چک‌های بی‌محل مواجه شدند.

این «هنر معامله» بود — فقط نسخه‌ای که در کتاب ننوشت.

برند بدون محصول

اما ترامپ یک نبوغ واقعی داشت: فروش نام.

وقتی امپراتوری اقتصادی‌اش فرو می‌ریخت، او فهمید که نام «ترامپ» خودش یک کالا است. این بود که «ترامپ یونیورسیتی» متولد شد — نه یک دانشگاه، که یک سراب. دانشجویانی که ده‌ها هزار دلار پرداختند تا «اسرار موفقیت ترامپ» را بیاموزند، در انتها نه مدرکی داشتند، نه مهارتی، نه پولی. دادگاه آمریکا سرانجام این «دانشگاه» را کلاهبرداری تشخیص داد و ترامپ مجبور شد بیست‌وپنج میلیون دلار غرامت بپردازد.

«ترامپ استیک»، «ترامپ ودکا»، «ترامپ مگزین» — همه رفتند. همه شکست خوردند. اما نام ترامپ باقی ماند، چون او فهمیده بود که در دنیای رسانه، تصویر از واقعیت مهم‌تر است.

وقتی بانک‌های آمریکایی دیگر وام ندادند

بعد از موجی از ورشکستگی‌ها، بانک‌های آمریکایی یکی یکی دست خود را از ترامپ کشیدند. دویچه بانک آلمان بود که به او وفادار ماند — و سال‌ها بعد مشخص شد که همین بانک در پرونده‌های پول‌شویی روسی دست داشت.

پرسش اینجاست: چرا دویچه بانک به مردی که بارها ورشکسته شده بود، صدها میلیون دلار وام داد؟ این پرسش هنوز بدون پاسخ کامل مانده است. اما رشته‌ای که از آن آویزان است، به جاهای تاریکی ختم می‌شود — به الیگارش‌های روسی، به شبکه‌های پول‌شویی بین‌المللی، به معامله‌هایی که هرگز در دفاتر رسمی ثبت نشدند.

وجدان اقتصادی و سقوط آن

اما این فصل تنها یک حساب و کتاب مالی نیست. چیزی فراتر از ارقام اینجا در جریان است. وقتی یک نظام اقتصادی به مردی اجازه می‌دهد که شش بار ورشکسته شود، هر بار بر دوش دیگران، و هر بار با ثروت بیشتر بیرون بیاید — آن نظام یک پیام روشن می‌دهد: قوانین برای همه یکسان نیست. آنکه وکیل گران‌تر دارد، قانون دیگری دارد.

آنکه ارتباط بیشتر دارد، دادگاه دیگری دارد. پیمانکاری که خانه‌اش را گرو گذاشت تا کار ترامپ را انجام دهد و پول نگرفت، نمی‌تواند شش بار ورشکسته شود و هر بار سربلند بیرون بیاید. کارمندی که با چک بی‌محل خانه نشست، نمی‌تواند «برند» خود را بفروشد.

این نابرابری در دل سیستم تعبیه شده است — و ترامپ نه فقط از آن استفاده کرد، بلکه آن را به یک «هنر» تبدیل کرد و به رخ جهان کشید. «قصر شیشه‌ای» عنوان این فصل است؛ چون آنچه ترامپ ساخت از بیرون برق می‌زد، اما از درون پوک بود.

و «شن‌های روان» نه استعاره‌ای شاعرانه، که توصیف دقیقی از پایه‌های این امپراتوری است: فریب، رابطه، و فرار از مسئولیت.

پیوند با آنچه در پیش است

امپراتوری اقتصادی ترامپ را نمی‌توان جدا از سیاست‌اش فهمید. همان منطقی که در معاملات تجاری‌اش جاری بود — قمار با پول دیگران، فرار از مسئولیت، فروش تصویر به جای واقعیت — همان منطق را به کاخ سفید برد. تفاوت فقط این بود:

در کاخ سفید، «پول دیگران» دیگر سرمایه پیمانکاران نبود.

جان ملت‌ها بود.

THE HUNTER KING

A Story of Charisma as Trap and the Architecture of Silence

TOWERS
MAGAZINE COVERS
SILK TIES

\$83.3 MILLION
LARGEST SEXUAL ABUSE
DAMAGES IN U.S. HISTORY
VERDICT: 2023

THE COAT OF ARISTOCRACY. THE CONDUCT OF CONTEMPT.

THE OWNER'S
THE OWNER'S PRIVILEGE

"THE COAT OF ARISTOCRACY IS
THE CHANCE OF CHANCE OR CON
DRESSING THE ARISTOCRACY
THE COAT OF ARISTOCRACY"

"YONGE THIEF FOR A RICH LUNGE
TOO AT ORY RO. CESTER COYV PUBL ANKE
YAE'S RDAY NETYMER. EAE AMT MASS."

"THRE I AND TONES. TALK POLINCK
NERT CANT CORNEND BY REAS STOKY
TARIOATIS AND BEKOR."

1991 (vana settlement)	1997 (Dressing room NDA)	2016 (Confirmwood pattoirs.	2023 (\$8.3M verdict -2023)
------------------------	--------------------------	-----------------------------	-----------------------------

WHEN A SOCIETY VOTES FOR SUCH MAN, IT HAS SENT THA MESSAGE. THAT MESSAGE MUST A HEARD.
Nasser Kaveh

THE HUNTER KING

WHEN A SOCIETY VOTES FOR SUCH MAN, IT HAS SENT THA MESSAGE. THAT MESSAGE MUST A HEARD

THE HUNTER KING

1991 (vana settlement)	1997 (Dressing room NDA)	2016 (Confirmwood pattoirs.	2023 (\$8.3M verdict -2023)
------------------------	--------------------------	-----------------------------	-----------------------------

THE HUNTER KING

فصل دوم: پادشاه شکارچی

روایتی از بازیگر جاذبه و قربانیان خاموش

ای تو که در آینه شهرت به فریبندگی می‌نازی،

صدای گریه زنانی را بشنو که نامشان در تاریخ ماند،

نه به خاطر انتخابشان،

بلکه به خاطر آنچه بر آنان رفت.

جاذبه‌ای که تله بود

قدرت، زیباترین ماسک را دارد. دونالد ترامپ در دهه‌های هشتاد و نود، نه فقط یک مرد ثروتمند بود — یک برند بود. نامش روی برج‌ها حک شده بود. عکسش روی جلد مجلات بود. دوربین‌ها هر جا می‌رفت دنبالش می‌آمدند. و این تصویر — این هاله‌ی درخشان از موفقیت، قدرت و پول — برای بسیاری از زنان جوان که در مدارج اجتماعی پایین‌تر بودند، به نظر می‌رسید دری است به دنیایی بهتر.

اما آن در، به تله باز می‌شد. الگوی رفتاری ترامپ در برخورد با زنان، نه تصادفی بود و نه ناگهانی. یک ساختار داشت، یک منطق داشت، یک روش داشت: از جاذبه‌ی قدرت و ثروت به‌عنوان ابزار استفاده‌کن، فاصله را از بین ببر، مرز را بشکن، و اگر کسی صدایش را بلند کرد، با پول یا تهدید خاموشش کن. این «هنر» دیگری بود که در هیچ کتابی ننوشت.

ایوانا: اولین فریاد، اولین سکوت خریداری‌شده

ایوانا ترامپ، همسر اول، زنی بود که با ترامپ امپراتوری ساخت. در اوج ثروت و شهرت مشترک، اتفاقی افتاد که سال‌ها بعد در اظهارات رسمی ثبت شد: ادعای تجاوز در خانه مشترکشان.

ایوانا بعدها گفت منظورش از «تجاوز» را به معنای کیفری نمی‌دانسته. این توضیح، که درست پیش از انتشار کتابی درباره ترامپ ارائه شد، بوی توافق می‌داد. بوی پولی که سکوت را می‌خرد. بوی قراردادی که «صدای گریه» را در پرونده‌های حقوقی دفن می‌کند.

طلاق آنان در ۱۹۹۱ با یک توافق مالی هنگفت و یک موافقت‌نامه‌ی محرمانه همراه بود. این الگویی بود که بارها تکرار شد.

مسابقات دختران شایسته: بازار قدرت زیر تاج و تخت

ترامپ مالک چندین مسابقه‌ی بزرگ دوشیزگان آمریکا بود: «Miss USA، Miss Teen USA»، و «Miss Universe». این مسابقات برای او نه فقط یک تجارت، که یک دسترسی بود.

سال‌ها بعد، وقتی پرونده‌ها باز شدند، روایت‌هایی بیرون آمد که موی بر تن راست می‌کرد: ترامپ به اتاق رختکن دختران — از جمله دختران نوجوان در Miss Teen USA — بدون اطلاع وارد می‌شد. خودش در یک مکالمه رادیویی با هاوارد استرن، گفته بود که این امتیاز اوست چون «مالک» مسابقه است.

این جمله را دوباره بخوانید: «این امتیاز اوست چون مالک است.»

مالکیت. این کلیدواژه است. در ذهن این مرد، مالکیت بر یک مسابقه به معنای مالکیت بر بدن‌هایی بود که در آن مسابقه شرکت می‌کردند.

ای. جین کارول: وقتی سکوت شکست

در میان ده‌ها زنی که ادعاهایی علیه ترامپ مطرح کردند، پرونده‌ی ای. جین کارول از همه روشن‌تر به سرانجام رسید.

کارول، روزنامه‌نگار و نویسنده، ادعا کرد که ترامپ در اواخر دهه‌ی نود در اتاق پرو یک فروشگاه لوکس در نیویورک به او تجاوز کرد. ترامپ این ادعا را رد کرد، گفت کارول را نمی‌شناسد — با وجود آنکه عکس مشترک آنان وجود داشت — و گفت «او تیپ من نیست.»

این جمله — «او تیپ من نیست» — به‌عنوان یک دفاعیه برای اتهام تجاوز، خودش یک افشاگری بود: دفاع نه از بی‌گناهی، که از سلیقه.

دادگاه در سال ۲۰۲۳ حکم داد: ترامپ مسئول آزار جنسی است. غرامت: ۸۳.۳ میلیون دلار. این رقم، بزرگترین حکم غرامت در تاریخ پرونده‌های آزار جنسی در آمریکا بود. اما کارول تنها نبود. دهه‌ها سکوت پشت سرش ایستاده بود. سکوت زنانی که نه پول وکیل داشتند، نه قدرت رسانه، نه شهرتی که صدایشان را تقویت کند.

ساختار سکوت

چه چیزی قربانیان را خاموش نگه داشت؟

نخست، پول. موافقت‌نامه‌های محرمانه — که در دنیای حقوقی آمریکا کاملاً قانونی است — خریدن سکوت را ممکن می‌کند. مایکل کوهن، وکیل

سابق ترامپ، سال‌ها بعد در کنگره شهادت داد که وظیفه‌اش «حل کردن مشکلات» بود — و «مشکل» اغلب یعنی زنی که چیزی را می‌دانست.

دوم، تهدید. زنانی که صحبت کردند، گزارش دادند که با تماس‌های تهدیدآمیز، فشار بر خانواده، و کارزارهای رسانه‌ای برای بی‌اعتبارسازی مواجه شدند. ترامپ در این زمینه هیچ‌گاه مستقیم اقدام نکرد — اما اطرافیانش چرخه‌ای از فشار را به جریان انداختند که هر صدایی را می‌توانست خفه کند.

سوم، قدرت فرهنگی. در دهه‌های هشتاد و نود، وقتی زنی ادعایی علیه مردی ثروتمند و مشهور مطرح می‌کرد، سؤال نخست این بود: «تو چه می‌خواهی از این مرد؟» نه «آیا راست می‌گویی؟»

جامه‌ی اشرافیت، خوی دیگری

ناصر کاوه در توصیف این فصل از عبارتی استفاده می‌کند که چکیده‌ی یک تناقض است: «جامه‌ی اشرافیت و خوی فحشا». ترامپ با کراوات‌های ابریشم، برج‌های طلایی، و هواپیمای شخصی، تصویر یک اشرافزاده‌ی مدرن را می‌فروخت. اما آنچه پشت این تصویر پنهان بود، منطقی بود که زنان را نه انسان، که کالا می‌دید. نه همراه، که مایملک.

این تناقض — ظاهر فاخر، رفتار تحقیرآمیز — خودش یک ابزار بود. هرکس که پرده را کنار می‌زد، با واکنش مواجه می‌شد: «تو به مردی ثروتمند و محترم تهمت می‌زنی.» سپر اشرافیت، سلاح توده بود.

نتیجه‌گیری فصل دوم

«پادشاه شکارچی» داستان یک مرد نیست. داستان یک ساختار است. ساختاری که در آن قدرت به جاذبه تبدیل می‌شود، جاذبه به دسترسی، دسترسی به سوءاستفاده، و سوءاستفاده به سکوتی که با پول خریده می‌شود. ترامپ این چرخه را نساخت — اما با شفافیتی تقریباً بی‌شرمانه از آن استفاده کرد، و بعد به کاخ سفید رفت. وقتی جامعه‌ای به چنین مردی رأی می‌دهد، پیامی فرستاده است. آن پیام را باید شنید، فهمید، و با آن روبرو شد — نه انکار کرد.

منابع فصل:

- پرونده دادگاهی کارول علیه ترامپ، ۲۰۲۳ — حکم: ۸۳.۳ میلیون دلار
- شهادت مایکل کوهن در کنگره، ۲۰۱۹

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

New York → London

ISLAND OF DEPRAVITY

HEART OF DARKNESS

All paths led here.

LITTLE SAINT JAMES
PRIVATE PROPERTY
NO EXIT

WEALTH ENOUGH TO BUY THE LAW. SILENCE ENOUGH TO BURY THE TRUTH. ENOUGH TO TURN HUMAN BEINGS INTO GOODS.

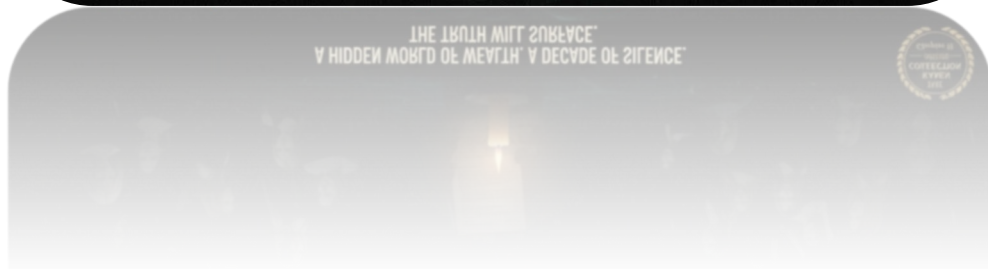
1990s 2005 2008 2019 Aug 2019 CASE ONE04

THEY CAME WITH PROMISES...
A CAGE OF GOLD...
10 CAGE OF GOLD...
NO ONE HEARD US SCREAM...
YEARS OF SHADOWS
FINALLY THE LIGHT.

EPSTEIN NETWORK - DOCUMENTED

A HIDDEN WORLD OF WEALTH. A DECADE OF SILENCE.
THE TRUTH WILL SURFACE.

THE KAMEN COLLECTION
Chapter II



فصل سوم: جزیره تباهی و پروازهای شبانه

شب‌های تار، جنایات پنهان و فریادهای بی‌صدا

در جزیره‌ای که شب‌هایش همه راز است،

قدرت، لباس حیا می‌پوشد

و پول، حکم شرف را می‌گیرد.

دخترکی می‌گیرد در تاریکی،

و صدایش در دریا گم می‌شود.

امپراتور شب

جفری اپستین میلیاردری بود که ثروتش از هیچ‌جای روشنی نمی‌آمد. بانکدار؟ گفته می‌شد. مدیر صندوق سرمایه‌گذاری؟ شاید. اما آنچه مشخص بود این بود که او به بالاترین حلقه‌های قدرت دسترسی داشت — دسترسی‌ای که هیچ مدیر صندوقی عادی نداشت. سیاستمداران، شاهزادگان، دانشمندان برجسته، چهره‌های رسانه‌ای — همه در مهمانی‌هایش بودند، یا

با جت خصوصی‌اش پرواز می‌کردند. او را «امپراتور شب» می‌نامیدند. نه به خاطر زیبایی شب، بلکه به خاطر آنچه در شب انجام می‌داد.

«در سایه‌ی شب‌های نیویورک و سکوت مهمانی‌های خصوصی، ارتباط دونالد ترامپ با جفری اپستین، چهره‌ای عریان از پیوند قدرت و فساد را به نمایش گذاشت.»

دوستی که دوستی نبود

دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ اوج نزدیکی ترامپ و اپستین بود. هر دو نیویورکی بودند. هر دو ثروتمند بودند. هر دو به مهمانی‌های یکدیگر می‌رفتند. ترامپ یکبار درباره اپستین گفته بود: «او یک دوست فوق‌العاده است. می‌دانم که او زنان جوان را دوست دارد — مثل من.»

این جمله را بخوانید. دوباره بخوانید.

«زنان جوان را دوست دارد — مثل من.»

این نه یک اشتباه زبانی بود، نه یک جمله‌ی بی‌اهمیت. این یک اعتراف بود. اعترافی که در لایه‌ی شوخی پنهان شده بود، چون قدرتمندان اغلب

حقیقت را در لباس شوخی می‌گویند تا اگر کسی اعتراض کرد، بگویند «شوخی کردم.»

«دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ زمان نزدیکی ترامپ با اپستین بود؛ میلیاردر بدنامی که شبکه‌ای از سوءاستفاده از دختران زیر سن قانونی برای ثروتمندان و سیاستمداران پدید آورد... روایات بسیار از حضور ترامپ در مهمانی‌های اپستین و پروازهای مشترک با دختران نوجوان حکایت می‌کند.»

لولیتا اکسپرس: وقتی جت خصوصی تبدیل به قفس می‌شود

«لولیتا اکسپرس» نام جت خصوصی اپستین بود.

نام «لولیتا» — از رمان مشهور ناباکوف درباره‌ی سوءاستفاده‌ی جنسی از یک دختر نوجوان — تصادفی انتخاب نشده بود. این نامگذاری خودش یک پیام بود. پیامی برای کسانی که می‌دانستند.

«مهمانی‌های تاریک، پروازهای مخفی با جت خصوصی “لولیتا اکسپرس”، دختران نوجوانی که قربانیان خاموش شهوترانی مردان قدرت شدند. تاریخ ثبت کرد که چگونه این امپراتوری فساد، مرزهای اخلاق و

قانون را در نوردید؛ از کازینوی زر تا جزیره‌های تباهی، از حلقه‌های بسته نخبگان تا شبکه‌های جهانی ارتکاب جنایت.»

این پروازها یک سیستم بود، نه یک اتفاق:

- دختران نوجوان، گاهی زیر سن قانونی، با وعده‌ی شغل، پول یا «آینده‌ای بهتر» جذب می‌شدند
 - به مهمانی‌های خصوصی در عمارت‌های نیویورک یا جزایر دور افتاده برده می‌شدند
 - از آنچه بر آنان گذشت، فیلم‌برداری می‌شد
 - این فیلم‌ها تبدیل به ابزار باج‌گیری از مهمانان قدرتمند می‌شد
- این یک شبکه بود. یک شبکه‌ی سازمان‌یافته، با منطق، با ساختار، با هدف.

جزیره تباهی: قلب تاریکی

جزیره‌ی «لایتل سنت جیمز» در جزایر ویرجین آمریکا، ملک خصوصی اپستین بود. اما نام دیگرش — نامی که قربانیان و روزنامه‌نگاران به آن دادند — «جزیره‌ی تباهی» بود. یا بدتر: «جزیره‌ی پدوفیلیا.»

این جزیره قلب عملیاتی شبکه بود. دور از چشم رسانه، دور از دسترس قانون، دور از هر صدایی که بتوانست فریاد بزند.

«جزیره تباهی» نماد دنیایی است که در آن مرز اخلاق و قانون با فرش قدرت و ثروت فراموش شد. هر مهمانی یک دادگاه خاموش بود و هر شب بی چراغ، صفحه‌ای در تاریخ رسوایی بشر مدرن. دوستی ترامپ و اپستین، مسیری روشن به عمق فرهنگی بود که «کالا شدن تن انسان» را به اوج رساند.»

«هر مهمانی یک دادگاه خاموش بود.»

در این دادگاه، قضات همان متهمان بودند. شاهدان خاموش بودند. و محکومان — دختران جوانی که به این جزیره آورده شده بودند — هیچ وکیلی نداشتند.

شبکه‌ی نخبگان: همه می‌دانستند

یکی از تلخ‌ترین واقعیت‌های این پرونده این است: بسیاری می‌دانستند.

نه همه‌ی کسانی که با اپستین دوست بودند، در جنایاتش شریک بودند. اما بسیاری می‌دانستند یا گمان می‌کردند. و ساکت ماندند.

چرا؟

«از افشاگری سی‌ان‌ان درباره رابطه‌ی ترامپ با دختران نوجوان تا روایت‌های تلخ جک اودنل... از دوستی عمیق ترامپ با جفری اپستین و ورود شبانه آن‌ها با دخترکان زیر سن قانونی...»

«فصل سوم: جزیره‌ی تباهی و پروازهای شبانه — دوستی پلید با امپراتور شب (اپستین) — تجارت دخترکان جوان و فریادهای خاموش.»

پاسخ یک کلمه است: باج.

فیلم‌هایی که از مهمانی‌های جزیره گرفته شده بود، نه فقط برای لذت — بلکه برای قفل کردن افراد قدرتمند نگه داشته می‌شد. کسی که یکبار به این جزیره رفته بود، دیگر نمی‌توانست آزادانه صحبت کند. اپستین او را در دست داشت. این شبکه، نه فقط شبکه‌ی فساد، بلکه شبکه‌ی کنترل بود.

فریادهایی که بالاخره شنیده شدند

سال‌ها گذشت. دختران قربانی، بزرگ شدند. برخی شکستند، برخی ماندند، و برخی تصمیم گرفتند صدا بزنند.

وقتی اپستین در سال ۲۰۱۹ دستگیر شد — پس از آنکه یک بار قبلاً با توافقی مشکوک از زیر محاکمهی جدی گریخته بود — دروازه‌ای باز شد. زنانی که سال‌ها ساکت بودند، شهادت دادند. اسناد منتشر شد. نام‌ها بیرون آمد. اپستین در بازداشت درگذشت. مرگ رسمی: خودکشی. اما میلیون‌ها نفر در سراسر جهان این روایت را باور نکردند. «تجارت دخترکان جوان و فریادهای خاموش — صدایی که سال‌ها در تاریکی ماند، سرانجام در دادگاه‌ها طنین‌انداز شد.»

نتیجه‌گیری فصل سوم

«بخش سوم: جزیره تباهی — شبکه جهانی فساد — افشای مناسبات پنهان میان قدرت، پول و تن.»

«جزیره تباهی» فقط یک جزیره‌ی جغرافیایی نبود. نماد بود. نماد دنیایی که در آن ثروت کافی است تا قانون را خرید، سکوت را خرید، و انسان را به کالا تبدیل کرد.

رابطه‌ی ترامپ با اپستین — حضور در مهمانی‌ها، پروازهای مشترک، دوستی سال‌ها — بخشی از این دنیا بود. شاید نه به عنوان طراح اصلی.

اما به عنوان کسی که این دنیا را می‌شناخت، در آن زندگی کرد، و سال‌ها هیچ نگفت.

و وقتی اسم‌ها بیرون آمد، او هم مثل بقیه‌ی قدرتمندان یک کار کرد: فاصله گرفت. گفت: «چندان او را نمی‌شناختم.»

اما تاریخ، عکس‌ها را نگه داشته بود.

مکالمه‌ها را نگه داشته بود.

و صدای دخترکانی را که در تاریکی جزیره گریسته بودند — آن‌ها را هم نگه داشته بود.

منابع مستند فصل:

• شهادت‌های قربانیان شبکه‌ی اپستین — دادگاه‌های فدرال آمریکا،

۲۰۲۱-۲۰۲۳

• گزارش‌های تحقیقی: *The New York*، *Miami Herald*

BBC، *Times*

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه



فصل چهارم: صدای ضبط شده و طوفان افشاگری

وقت مکافات، بانگ زنان، شور بیداری

در میان موج ننگ، صدای زن بود که حصر شب را شکست.

نه با شمشیر، نه با آتش —

با حقیقتی که سال‌ها در سینه‌اش خاموش نگه داشته بودند.

و وقتی آن صدا بیرون آمد،

دیوارهای قدرت لرزیدند.

یک نوار. یک لحظه. یک دنیای متفاوت.

اکتبر ۲۰۱۶ بود. انتخابات آمریکا یک ماه دیگر داشت. دونالد ترامپ در اوج مبارزه‌ی انتخاباتی، خود را نماینده‌ی مردم معرفی می‌کرد. نماینده‌ی کسانی که از «نخبگان فاسد» خسته شده بودند. نماینده‌ی کسانی که می‌خواستند آمریکا «دوباره بزرگ» شود.

آنگاه یک نوار منتشر شد.

نوار Access Hollywood.

و آنچه در آن نوار بود، جهان را از نفس انداخت.

«صدای ضبطشده و طوفان افشاگری — رسوایی اکسس هالیوود، اعتراف به تعرض و افتخار به فحشای قدرت.»

صدایی که نباید شنیده می‌شد

سال ۲۰۰۵ بود که آن مکالمه اتفاق افتاد.

ترامپ — که آن زمان یک ستاره‌ی رئالیتی تلویزیونی بود — با یک خبرنگار سرگرمی به نام بیلی بوش صحبت می‌کرد. روی اتوبوسی بودند. میکروفون‌ها روشن بودند. اما آن‌ها نمی‌دانستند.

یا شاید هم می‌دانستند. و اهمیتی نمی‌دادند.

چون کسی که سال‌هاست در باغچه‌ی قدرت قدم می‌زند، فراموش می‌کند که دیوارها گوش دارند.

و آنچه گفتند؟

ترامپ، با صدایی آرام و مغرور، از آنچه با زنان انجام می‌داد حرف می‌زد.
نه با شرم. نه با تردید. با افتخار.

گفت می‌تواند هر کاری با زنان بکند. چون مشهور است. چون قدرت دارد.
چون پول دارد.

و از کلماتی استفاده کرد که در هیچ رسانه‌ای نمی‌توان عیناً نوشت —
کلماتی که تعرض جنسی را نه گناه، بلکه امتیاز می‌دانستند.

«اعتراف به تعرض و افتخار به فحشای قدرت — صدایی که سال‌ها پنهان
ماند، لحظه‌ای که همه چیز را عوض کرد.»

«وقت مکافات»: لحظه‌ای که تاریخ منتظرش بود

وقتی نوار منتشر شد، اولین واکنش ترامپ آشنا بود:

انکار.

گفت: «این فقط یک «locker room talk» بود.» حرف‌های رختکن.
شوخی مردانه. چیز مهمی نبود.

اما این بار، این بهانه کار نکرد.

چرا؟ چون زنان شنیده بودند. و می‌دانستند این «شوخی» نبود. این الگو بود. الگویی که سال‌ها در رختکن‌ها، اداره‌ها، و اتاق‌های بسته تکرار شده بود. الگویی که به آن‌ها گفته بود: ساکت باشید. باور نمی‌کنند. قدرت در دست اوست. اما این بار، با این نوار، دیگر نمی‌شد ساکت ماند.

«بانگ حقیقت دوامی دارد... با کمال تعهد و در همان سبک کوبنده، شاعرانه و مستند، فصل چهارم را تقدیم می‌کنم؛ نه تکرار حادثه‌ای کهنه، که شعله‌ی خیزش و افشای حقیقت.»

بانگ زنان: وقتی دیوار سکوت فرو ریخت

یک زن شهادت داد. سپس یکی دیگر.

سپس ده نفر. بیست نفر. بیشتر.

زنانی که سال‌ها — گاه دهه‌ها — ساکت بودند، حالا صدا داشتند. نه چون قانون عوض شده بود. نه چون جهان ناگهان عادل شده بود. بلکه چون آن نوار ثابت کرده بود که آن‌ها دروغ نگفته بودند. ترامپ خودش اعتراف کرده بود. با صدای خودش. با کلمات خودش. هر زنی که سال‌ها به او گفته بودند «اثبات کن»، حالا داشت می‌گفت: «او خودش اثبات کرد.»

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

«موج شهادت زنان و افشای الگوهای تکراری ستم — صدایی که از رختکن آغاز شد و تا دادگاه‌های تاریخ ادامه یافت.»

شهادت‌ها یکی یکی آمدند:

جسیکا لیدز گفت: در هواپیما به او دست درازی کرد.

ناتاشا استاوینووی گفت: در یک مسابقه‌ی زیبایی به او تعرض کرد.

کارین اندرسون گفت: در یک پارتی سعی کرد او را اغوا کند.

سامر زرووس گفت: در یک هتل به او حمله کرد.

و دیگران. و دیگران. همه گفتند همان چیزی که نوار نشان داده بود: این مرد فکر می‌کند قدرتش به او **حق** می‌دهد.

شور بیداری: از یک نوار تا یک جنبش

اما فصل چهارم تنها درباره‌ی ترامپ نیست. درباره‌ی چیزی بزرگ‌تر است. آن نوار جرقه‌ای بود. جرقه‌ای که در خرمی افتاد که سال‌ها آماده‌ی سوختن بود.

MeToo# شروع شد.

نه با یک رسوایی سیاسی. با یک اعتراف خصوصی که ناخواسته عمومی شد. با صدایی که از روی اتوبوسی بیرون آمد و تبدیل به فریاد میلیون‌ها زن در سراسر جهان شد.

زنان هالیوود صحبت کردند.

زنان رسانه صحبت کردند.

زنان اداره‌ها و کارخانه‌ها و مدارس صحبت کردند.

همه داشتند یک چیز می‌گفتند:

«ما دیده‌ایم. ما چشیده‌ایم. ما ساکت مانده‌ایم. اما دیگر نه.»

«فصل چهارم: صدای ضبط‌شده و طوفان افشاگری — وقت مکافات،

بانگ زنان، شور بیداری.»

«شور بیداری» دقیقاً همین بود:

لحظه‌ای که جامعه فهمید چه مدت در خواب بوده.

لحظه‌ای که قربانیان دیدند تنها نیستند. لحظه‌ای که متعرضان فهمیدند دیگر حصار قدرت آن‌ها را محافظت نمی‌کند.

قدرت در برابر حقیقت: کدام پیروز می‌شود؟

ترامپ با وجود همه‌ی این‌ها، انتخابات را برد.

این حقیقت تلخ است. و باید با آن روبرو شد.

اما این به معنای شکست زنان نبود. به معنای شکست حقیقت نبود.

چون چیزی اتفاق افتاده بود که برگشت‌ناپذیر بود:

سکوت شکسته شده بود.

دیگر نمی‌شد وانمود کرد که این اتفاقات نیفتاده. دیگر نمی‌شد به زنان گفت «اثبات کن» — چون صدای خود او اثبات کرده بود. دیگر نمی‌شد گفت «این فرهنگ طبیعی است» — چون میلیون‌ها نفر گفته بودند: **نه. طبیعی نیست.**

«نه تکرار حادثه‌ای کهنه، که شعله‌ی خیزش و افشای حقیقت — بانگ حقیقت دوامی دارد.»

«بانگ حقیقت دوامی دارد.» قدرت می‌آید و می‌رود. رئیس‌جمهوران انتخاب می‌شوند و می‌روند. اما آنچه در آن اتوبوس گفته شد — و آنچه پس از آن میلیون‌ها زن گفتند — در تاریخ ماند.

نتیجه‌گیری: از یک نوار تا یک دنیای متفاوت

«در میان موج ننگ، صدای زن بود که حصر شب را شکست.»

فصل چهارم داستان یک نوار نیست.

داستان لحظه‌ای است که قدرت، تکبر، و سال‌ها سوءاستفاده در برابر یک چیز ساده سقوط کرد:

صدای ضبط‌شده‌ی خودش.

نه دشمنانش. نه رسانه‌ها. نه سیاستمداران مخالف.

او خودش گفته بود. و ضبط شده بود.

و در آن لحظه، هزاران زنی که سال‌ها به آن‌ها گفته شده بود «دروغ می‌گویید» — همه با هم نفس عمیقی کشیدند.

چون دیگر نیازی به اثبات نبود.

حقیقت، خودش را ثابت کرده بود.

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

صدا رفت، اما طنینش ماند.

نوار پاره شد، اما کلماتش نه.

و آن دخترکی که سال‌ها پیش گریسته بود

امروز ایستاده بود — نه برای انتقام،

بلکه برای آنچه همیشه حقش بود:

دیده شدن.

شنیده شدن.

باور شدن.

منابع مستند فصل:

- نوار Access Hollywood — NBC News، اکتبر ۲۰۱۶
- شهادت‌های زنان در دادگاه‌های فدرال و رسانه‌های معتبر ۲۰۱۶-۲۰۲۳

۲۰۲۳

EMPIRE OF ILLUSION

From Golden Towers to False Economy

بضآن یان یری نآوآ رهبرزنآ



"I built this from nothing."
— Donald Trump



6 Bankruptcies
\$413 Million from
Thousands of fram
Workers Unpaid



"S Built This Fial"
"Tony Schwitz, The
The Viewwv



The towers fell. the shadows remain

The towers fell. the shadows remain

فصل پنجم: امپراتوری توهم

از برج‌های طلایی تا اقتصاد دروغین

برج‌هایش را ساخت از آینه،

تا هرکس به آن‌ها نگاه کند،

نه واقعیت را ببیند،

بلکه تصویر خودش را —

تصویری که او برایش انتخاب کرده بود.

آغاز یک توهم بزرگ

در دل ترامپیس، یک باور پنهان وجود دارد.

باوری که همه چیز را توضیح می‌دهد. همه چیز را.

«در دل روحیه‌ای که آن را ترامپیس نامیده‌ایم، یک باور پنهان وجود دارد:

باور به این که هر چیزی را می‌توان خرید. این باور به تدریج نوعی

امپراتوری توهم ایجاد می‌کند. در این امپراتوری، موفقیت اغلب با ثروت اندازمگیری می‌شود و ثروت به نشانه‌ای از حقیقت تبدیل می‌شود. گویی اگر کسی ثروتمند باشد، پس حتماً درست می‌گوید.»

این جمله را دوباره بخوانید.

«گویی اگر کسی ثروتمند باشد، پس حتماً درست می‌گوید.»

اینجاست که همه چیز روشن می‌شود. اینجاست که می‌فهمیم چرا ترامپ برج‌هایش را طلایی ساخت. چرا نامش را با حروف درشت طلایی روی هر ساختمانی نوشت. چرا از «میلیاردر بودن» به عنوان بزرگترین دلیل «درست بودن» استفاده کرد. چون در امپراتوری توهم، ثروت = حقیقت.

و هر که این معادله را باور کند، دیگر سؤال نمی‌پرسد.

پایه‌های لرزان: پول پدر و برج‌های شیشه‌ای

اما این امپراتوری از کجا آمد؟

«آغاز راهش با وام‌ها و حمایت‌های پدر، و جهشش به برج‌های شیشه‌ای و کازینوهای آتلانتیک سیتی، صحنه‌ای برای به بازی گرفتن قانون بود؛ شش ورشکستگی، شبکه‌های پولشویی و نهادینه کردن نفوذ...»

داستان از اینجا شروع می‌شود:

فرد ترامپ — پدر دونالد — مردی بود که در بروکلین ساختمان‌سازی می‌کرد. با پول خودش، با کار خودش.

اما دونالد چیز دیگری می‌خواست. او می‌خواست شهزاده نیویورک باشد.

پس از پول پدر گرفت. وام‌های کلان. حمایت‌های مالی که رقم‌هایشان را سال‌ها پنهان نگه داشت — تا جایی که گزارش‌های *New York Times* در ۲۰۱۸ نشان داد این رقم به بیش از ۴۱۳ میلیون دلار می‌رسید.

با این پول، برج‌ها ساخت. برج‌هایی شیشه‌ای و طلایی در قلب مانهتن. کازینوهای بزرگ در آتلانتیک سیتی.

هتل‌هایی که نامش روی سردرشان می‌درخشید.

و داشت می‌گفت:

«من این را از هیچ ساختم.»

دروغ بود. اما نمایش آنقدر چشمگیر بود که کسی سؤال نمی‌پرسید.

شش ورشکستگی: وقتی بار شکست بر دوش دیگران افتاد

«چه بسیار برج‌هایی که با تندباد اولین حقیقت فرو ریختند. از پسر تاجر تا شهزاده‌ی نیویورک، ترامپ خود را پادشاه کازینوها و املاک معرفی می‌کرد اما از دل همین کاخ‌های طلایی، شبخ اختلاس و سوءاستفاده سر برآورد. در پس هر پروژه‌ی بزرگ، سود شخصی برای ترامپ و ورشکستگی برای دیگران بود.»

اینجاست که ماهیت اقتصاد دروغین ترامپ روشن می‌شود.

شش ورشکستگی بزرگ، از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۹:

۱. Trump Taj Mahal — 1991

بزرگترین کازینوی آتلانتیک سیتی. با وعده‌ی «هشتمین عجیب جهان» افتتاح شد. فقط یک سال بعد، ورشکست.

۲. Trump Plaza و Trump Castle — 1992

دو کازینوی دیگر. همان سرنوشت.

۳. Casino Resorts — 2004 & Trump Hotels

این بار یک شرکت عمومی بود.

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

سهامداران عادی پول‌های شان را از دست دادند.

اما ترامپ حقه باز و کازینو دار، مدیریتش را حفظ کرد.

۴. 2009 Trump Entertainment Resorts —

آخرین ورشکستگی کازینویی. کارگران اخراج شدند. بدهی‌ها ماندند. اما ترامپ، با قوانین ورشکستگی فصل یازده، بار را بر دوش طلبکاران انداخت و خودش از زیر آوار بیرون آمد. این الگو را ببینید:

سود → جیب ترامپ

ضرر → جیب دیگران

این اقتصاد دروغین بود. نه شکست یک تاجر. یک سیستم بود — سیستمی که در آن ریسک به سرمایه‌گذاران و کارگران منتقل می‌شد، اما سود همیشه به «برند ترامپ» تعلق داشت.

نمایش ثروت: مهم‌تر از خود ثروت

«زندگی و تاریخ ترامپ فقط داستان برج‌ها و کازینوها نیست، بلکه بازتاب تاریکی سیستمی است که او نماینده‌اش شد؛ نظامی از دروغ، طمع و

سرکوب که ویرانه‌های عدالت را بر شیشه‌ی شکسته‌ی وجدان
می‌گسترانند...»

در امپراتوری توهم، مهم این نیست که واقعاً چقدر ثروت داری.

مهم این است که چقدر ثروتمند به نظر می‌رسی.

ترامپ این را زودتر از هر کسی فهمیده بود. پس:

• نام طلایی روی همه چیز نوشت — نه برای زیبایی، برای برند

سازی قدرت

• اعداد دارایی‌هایش را باد کرد — گاهی صدها میلیون دلار بیشتر

از واقعیت، تا وام‌های بهتر بگیرد

• کتاب «هنر معامله» نوشت — اما نویسنده‌ی واقعی‌اش تونی

شوارتز بود که بعدها گفت: «پشیمانم. این کتاب به یک هیولا

مشروعیت داد»

• برنامه‌ی The Apprentice را ساخت — تا تصویر «تاجر

موفق» را در ذهن میلیون‌ها آمریکایی بکارد

و این نمایش کار کرد. مردم باور کردند. چون در امپراتوری توهم، نمایش

ثروت، خود ثروت است.

رسانه: ستون‌های امپراتوری توهم

«هیچ امپراتوری توهمی بدون رسانه نمی‌تواند دوام بیاورد. رسانه در ذات خود ابزاری برای آگاهی است، اما... می‌تواند به ابزار تحریف تبدیل شود.»

برج‌های طلایی بدون رسانه، سنگ بودند. اما با رسانه؟ تبدیل شدند به نماد موفقیت آمریکایی. ترامپ رابطه‌ای پیچیده و حساب‌شده با رسانه داشت:

اول: از رسانه‌های تبلیغاتی استفاده کرد — *The Apprentice* هر هفته به میلیون‌ها خانه می‌رفت و تصویر «رئیس همه‌چیزدان» را تکرار می‌کرد.

دوم: رسانه‌های منتقد را «دشمن مردم» نامید — تا هر خبر ناخوشایندی را بی‌اعتبار کند.

سوم: از توییتر به عنوان رسانه‌ی شخصی استفاده کرد — جایی که هیچ ویراستاری نبود، هیچ بررسی واقعیتی نبود، فقط صدای مستقیم او بود.

نتیجه؟ امپراتوری توهم، رسانه‌ی خودش را داشت. و با آن، واقعیت را بازنویسی می‌کرد.

اقتصاد دروغین در کاخ سفید: ادامه‌ی همان بازی

وقتی ترامپ به کاخ سفید رسید، بازی همان بود.

فقط زمین بزرگتر شده بود.

«ترامپ وقتی کلید کاخ سفید را به دست گرفت، آن را نه نماد خدمت، که ابزاری برای نمایش ثروت و قدرت خویش ساخت.

جایی که دیوارهایش، انعکاس شعار تجارت خانوادگی بود و هتل‌هایش به ایستگاه‌های بده‌وبستان سیاسی و مالی بدل شدند.»

همان الگوی همیشگی:

- برج‌های طلایی → کاخ سفید طلایی
- کازینوهای آتلانتیک سیتی → سیاست‌های اقتصادی قمار
- سرمایه‌گذاران ورشکسته → مردمی که وعده‌هایشان محقق نشد
- نمایش ثروت شخصی → نمایش «آمریکای بزرگ»

اقتصاد دروغین

ازدنیای تجارت به دنیای سیاست منتقل شده بود.

سقوط توهم: وقتی آینه می‌شکند

اما هیچ امپراتوری توهمی ابدی نیست.

هر توهمی روزی با واقعیت روبرو می‌شود. و آن روز، دیوارهای آینه‌ای فرو می‌ریزند. برای ترامپ این لحظه‌ها آمدند:

• وقتی گزارش‌های مالی نشان داد ارزش واقعی دارایی‌هایش با

ادعاهایش فاصله‌ی عظیمی دارد

• وقتی دادگاه‌های نیویورک حکم دادند که اعداد تجاری‌اش جعلی

بوده‌اند

• وقتی کارگران کازینوها گفتند در ورشکستگی، آن‌ها چه از دست

دادند

• وقتی ژانویه‌ی ۲۰۲۱ نشان داد که حتی «قدرت مطلق» توهمی

بیش نبود

«این باور به تدریج نوعی امپراتوری توهم ایجاد می‌کند — امپراتوری‌ای

که بر ثروت ظاهری، رسانه‌ی تحریف‌شده و باور کور به قدرت پول

استوار است.»

و وقتی آینه می‌شکند؟

پشتش چیزی نیست. فقط دیواری خالی.

نتیجه‌گیری فصل پنجم

«نظامی از دروغ، طمع و سرکوب که ویرانه‌های عدالت را بر شیشه‌ی شکسته‌ی وجدان می‌گستراند...»

امپراتوری توهم ترامپ سه ستون داشت:

«برج‌های طلایی، نام درشت، تجمل‌گرایی باوراندن "ثروت = حقیقت"

تورم اعداد، ورشکستگی انتقالی، قوانین سود شخصی، ضرر دیگران پیچیده

Fox News، توئیتر، The Apprentice

بازنویسی واقعیت

این سه ستون با هم، یک سیستم ساختند.

نه یک تاجر شکست‌خورده.

یک سیستم که در آن:

شکست‌ها «فرصت‌های یادگیری» بودند.

• شکست‌ها «فرصت‌های یادگیری» بودند

• قربانیان «ضعیف» بودند

• و هر حقیقت ناخوشایندی «اخبار جعلی»

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

و وقتی این سیستم از دنیای تجارت وارد دنیای سیاست شد، دیگر فقط سرمایه‌گذاران و کارگران قربانی نبودند. یک ملت در این بازی قرار گرفت.

برج‌ها فرو ریختند.

اما سایه‌هایشان ماندن:

نه بر دیوارهای سنگی،

بلکه در ذهن کسانی

که هنوز باور دارند

طلا، حقیقت است.

منابع مستند فصل:

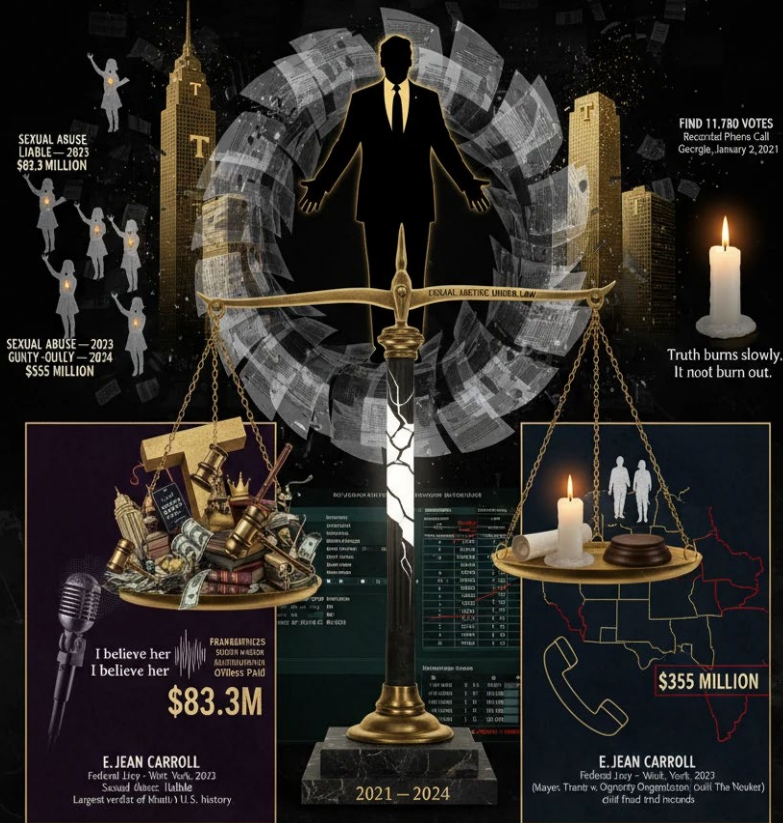
• گزارش مالی *New York Times* — اکتبر ۲۰۱۸

• پرونده‌های دادگاه نیویورک — ۲۰۲۳-۲۰۲۴

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصر کاوه

THE COURT BATTLES: WHEN SHADOWS CRY OUT

فحل فالن بریں نیری اراشور زجاپن کورکدالی



Bartow, Craig, & 2010, Boatbottom). The Visual Thematics U.S. Bandwagon Goult, ncead, Inmads, and documnted testadmt
The visual investigation synaltic. VPS1b hlsary) May 19 2010. Slidway toronarg the prics of economic illusion.
Nstrutlctorecedem lthal onson.

فصل ششم: نبرد دادگاه‌ها

وقتی سایه‌ها سخن می‌گویند — عدالت در رقص صدا و سکوت

در میان هیاهوی ثروت و قدرت،

صدای عدالت اما خاموش نماند.

آغاز: وقتی برج‌ها به دادگاه می‌رسند

برج‌های طلایی را ساخت. نامش را با حروف درشت روی آن‌ها نوشت.
امپراتوری توهم را بنا کرد.

اما یک چیز را فراموش کرد:

هر امپراتوری، روزی باید پاسخگو باشد.

و آن روز فرا رسید — نه در میدان سیاست، نه در رسانه‌ها، بلکه در
سالن‌های دادگاه.

جایی که دیگر نمی‌توان با توییت فرار کرد. جایی که دیگر نمی‌توان با برجسب «اخبار جعلی» حقیقت را پنهان کرد. جایی که هیئت منصفه تصمیم می‌گیرد، نه طرفداران.

* «شکست در میدان عدالت: پرونده ای. جین کارول

در میان هیاهوی ثروت و قدرت، صدای عدالت اما خاموش ماند.»*

این فصل، داستان آن نبرد است.

جبهه اول: دادگاه نیویورک — «دنیایی از فریب»

اولین ضربه از نیویورک آمد.

همان شهری که ترامپ در آن برج‌هایش را ساخته بود. همان شهری که او را «شهزاده املاک» نامیده بود.

حالا همان شهر، او را به دادگاه می‌کشید.

* «در پرونده کلاهبرداری مدنی نیویورک در سال ۲۰۲۴،

دادگاه ثابت کرد، ترامپ برای وام‌گیری و گرفتن بیمه، دارایی‌هایش را صدها میلیون دلار بالاتر از واقعیت اعلام کرده است.

“مدل کسب و کار ترامپ”

خلق دنیایی فانتزی برای فریب بانک‌ها و نهادهای مالی.

این‌ها شالوده امپراتوری بود که بر پایه فریب و اغراق استوار داشت؛ همان قدرت و نفوذی که در سیاست نیز دنبال کرد.*

بگذارید این را ساده کنیم:

ترامپ به بانک‌ها می‌گفت: «این ساختمان من ارزش ۵۰۰ میلیون دلار دارد.»

بانک‌ها وام می‌دادند.

همان ترامپ به اداره مالیات می‌گفت: «این ساختمان من ارزش ۵۰ میلیون دلار دارد.»

مالیات کمتر می‌پرداخت.

این کلاهبرداری سیستماتیک بود. نه یک اشتباه. یک مدل کسب و کار.

* «در دادگاه نیویورک، او را خالق “دنیایی از فریب” دانستند؛

اسناد IRS و نهادهای فدرال روشن نمودند که کازینوهای ترامپ، خاصه تاج‌محل، پاتوق پول‌های مشکوک و معاملات مافیایی بود.*

«دنیایی از فریب» — این عبارت دادگاه بود، نه رسانه‌ها.

و این دنیا، دهه‌ها ادامه داشت. از کازینوهای آتلانتیک سیتی تا برج‌های مانهاتن. از پول‌های مشکوک تا وام‌های بانکی. از ورشکستگی‌ها تا کاخ سفید. حالا دادگاه، این دنیا را **فانتزی** نامیده بود.

جبهه دوم: پرونده ای. جین کارول — وقتی سکوت می‌شکند

اما نبرد دادگاه‌ها فقط درباره پول نبود.

درباره **انسان‌ها** بود. درباره کسانی که سال‌ها سکوت کرده بودند. کسانی که صدایشان زیر هیاهوی برج‌های طلایی خفه شده بود.

یکی از آن‌ها، ای. جین کارول بود.

*«شکست در میدان عدالت: پرونده ای. جین کارول

ترامپ، اما طبق معمول، در پاسخ به اتهام، با تمسخر و تحقیر برآمد:

“او تیپ من نیست.”

همین تکذیب‌ها و افتراها پرونده حقوقی تازه‌ای گشود و این بار برای خود ترامپ.

در دو دادگاه پیاپی، هیئت منصفه ترامپ را به خاطر افترا و آزار جنسی مجرم شناخت:

۵ میلیون دلار در ۲۰۲۳، و حکمی به مراتب سنگین‌تر در ژانویه ۲۰۲۴ و ۸۳.۳ میلیون دلار جریمه برای زخمی که سال‌ها سنگینی کرده بود.*
بگذارید این را دوباره بخوانیم:

«او تیپ من نیست.»

این جمله، دفاع ترامپ بود. نه انکار واقع. نه ارائه مدرک. فقط تحقیر.

اما این بار، تحقیر کافی نبود.

*«ادله و نبرد حقوقی وکلای کارول، نوار صوتی شرم‌آور “اکسس هالیوود” را به دادگاه بردند؛ اثبات کردند این نه یک حادثه، که همان الگویی است که سال‌ها توسط ترامپ تکرار شده.

هیئت منصفه نیویورک، در مه ۲۰۲۳، ترامپ را به جرم آزار جنسی و افترا محکوم کرد.

۵ میلیون دلار جریمه...

در ژانویه ۲۰۲۴، دادگاه دومی هم ترامپ را به پرداخت ۸۳.۳ میلیون دلار محکوم کرد، برای تکرار همان افترا...

«رقص عدالت بر خاکستر سکوت»

این نبرد حقوقی، نه فقط برای کارول، که برای تمام قربانیان فراموش شده قامتی راست کرد...»*

دو دادگاه. دو هیئت منصفه. دو حکم.

۵ میلیون دلار — برای آزار جنسی و افترا.

۸۳.۳ میلیون دلار — برای تکرار همان افترا، حتی بعد از حکم اول.

این اعداد فقط پول نبودند. این اعداد پیام بودند:

«دیگر نمی‌توانی با تحقیر فرار کنی.»

*«ای. جین کارول و صف بی‌شمار قربانیان خاموش، در دادگاه، این بار حق در صف مظلومان ایستاد.

سیطره قدرت، سرانجام زیر نور تیز حقیقت لرزید؛

۸۳.۳ میلیون دلار غرامت، نه فقط برای زنی شجاع بود، بلکه پژواک فریاد ده‌ها زن و طنین عدالت در جامعه‌ای خسته از انکار بود.»*

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

این دیگر فقط پرونده یک زن نبود.

این پژواک فریاد ده‌ها زن بود. زنانی که سال‌ها سکوت کرده بودند. زنانی که گفته بودند اما باور نشده بودند. زنانی که صدایشان زیر قدرت، پول و رسانه خفه شده بود.

حالا هیئت منصفه — دوازده شهروند عادی — گفته بود:

«ما شما را باور می‌کنیم.»

جبهه سوم: گستره اتهامات — مالی، جنسی، سیاسی

اما داستان اینجا تمام نمی‌شد.

پرونده کارول و دادگاه نیویورک، فقط دو جبهه بودند. جبهه‌های دیگری هم بودند.

* «محکومیت در پرونده ای. جین کارول، تنها یکی از ضربات حقوقی بود... علاوه بر این، او با اتهامات متعددی از جمله

— نقض قوانین مالی،

— فریب سرمایه‌گذاران،

– و همچنین پرونده‌های مرتبط با تلاش برای براندازی نتایج انتخابات ۲۰۲۰ و حمله به کنگره روبه‌رو شد...

هر یک از این پرونده‌ها، نشان‌دهنده الگوی تکراری سوءاستفاده از قدرت، دروغ‌گویی و بی‌توجهی به قانون بود.*

بگذارید این را به زبان ساده بگوییم:

محور	نوع اتهام	جبهه
جرایم مالی	کلاهبرداری مدنی، فریب بانک‌ها، بزرگ‌نمایی دارایی‌ها	دادگاه نیویورک
جرایم جنسی	آزار جنسی، افترا	پرونده کارول
جرایم سیاسی	تلاش برای براندازی نتایج، فشار بر مقامات	انتخابات ۲۰۲۰
جرایم کیفری	تحریک به خشونت، نقض قانون اساسی	حمله به کنگره

چهار جبهه. چهار نوع اتهام. اما یک الگوی مشترک:

«سوءاستفاده از قدرت، دروغ‌گویی و بی‌توجهی به قانون»

این الگو، از دهه ۱۹۸۰ (کازینوهای آتلانتیک سیتی) تا ۲۰۲۴ (دادگاه‌های نیویورک) ادامه داشت.

چهار دهه. یک الگو.

معنای نبرد: وقتی سایه‌ها سخن می‌گویند

چرا این فصل «نبرد دادگاه‌ها» نام دارد؟

چون این نبرد، نه فقط بین ترامپ و قانون بود.

این نبرد بین دو جهان‌بینی بود:

جهان‌بینی اول (ترامپیسم):

- قدرت = حقیقت
- ثروت = بی‌گناهی
- نمایش = واقعیت
- سکوت قربانیان = پیروزی

جهان‌بینی دوم (عدالت):

- قانون = برای همه
- هیئت منصفه = صدای مردم
- شهادت = اعتبار
- سخن گفتن = شجاعت

و در سالن‌های دادگاه، این دو جهان‌بینی روبه‌روی هم ایستادند.

«دله و نبرد حقوقی وکلای کارول، نوار صوتی شرم‌آور “اکسس هالیوود” را به دادگاه بردند؛ اثبات کردند این نه یک حادثه، که همان الگویی است که سال‌ها توسط ترامپ تکرار شده.»

«الگویی که سال‌ها تکرار شده» — این جمله کلید است.

چون نشان می‌دهد که دادگاه‌ها دیگر به «یک حادثه» نگاه نمی‌کردند. آن‌ها به سیستم نگاه می‌کردند. به الگو نگاه می‌کردند.

و این الگو را محکوم کردند.

سایه‌هایی که سخن گفتند

عنوان این فصل می‌گوید: «وقتی سایه‌ها سخن می‌گویند»

سایه‌ها چه کسانی بودند؟

• ای. جین کارول — که سال‌ها سکوت کرده بود، اما بالاخره سخن گفت

• کارگران کازینوها — که در ورشکستگی‌ها همه چیز را از دست دادند

• سرمایه‌گذاران فریب‌خورده — که به اعداد جعلی باور کردند

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

. **طلبکاران** — که بار ورشکستگی را بر دوش کشیدند

. **زنان دیگر** — که شهادت دادند الگو واقعی است

این‌ها سایه‌ها بودند. کسانی که در پشت برج‌های طلایی پنهان شده بودند.
کسانی که صدایشان زیر هیاهوی رسانه‌ها خفه شده بود.

اما در دادگاه، آن‌ها سخن گفتند.

و هیئت منصفه گوش داد.

* «این بار حق در صف مظلومان ایستاد.

سیطره قدرت، سرانجام زیر نور تیز حقیقت لرزید.» *

الگوی انکار: میراث بی‌شرمی

«الگوی انکار و میراث بی‌شرمی — یکی از بارزترین ویژگی‌های
رویکرد ترامپ در قبال اتهامات و محکومیت‌ها، انکار مطلق بود. او
همواره ادعاها علیه خود را «اخبار جعلی» و «شکار جادوگر» می‌خواند
و هرگز مسئولیت اعمال خود را نمی‌پذیرفت.»

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

در میان همه‌ی این پرونده‌ها، یک چیز ثابت ماند:

ترامپ هرگز عذرخواهی نکرد. هرگز مسئولیت پذیرفت. هرگز گفت: «اشتباه کردم.»

این انکار، خودش بخشی از استراتژی بود:

«نظامی از دروغ، طمع و سرکوب که ویرانه‌های عدالت را بر شیشه‌ی شکسته‌ی وجدان می‌گسترانند...»

امپراتوری توهم ترامپ سه ستون داشت:

هدف	ابزار	ستون
باوراندن «ثروت = حقیقت»	برج‌های طلایی، نام درشت، تجمل‌گرایی	نمایش ثروت
سود شخصی، ضرر دیگران	تورم اعداد، ورشکستگی انتقالی، قوانین پیچیده	اقتصاد دروغین
بازنویسی واقعیت	The Apprentice، توییتر، Fox News	رسانه‌ی توهم

این سه ستون با هم، یک سیستم ساختند. نه یک تاجر شکست‌خورده. یک سیستم که در آن:

- شکست‌ها «فرصت‌های یادگیری» بودند
- قربانیان «ضعیف» بودند
- و هر حقیقت ناخوشایندی «اخبار جعلی»

و وقتی این سیستم از دنیای تجارت وارد دنیای سیاست شد، دیگر فقط سرمایه‌گذاران و کارگران قربانی نبودند. یک ملت در این بازی قرار گرفت.

و این تاکتیک‌ها کار کردند — نه در دادگاه، بلکه در ذهن میلیون‌ها طرفدار که هنوز باور داشتند همه چیز «توطئه» است.

این میراث بی‌شرمی بود.

نه فقط یک رویکرد شخصی. یک درس برای هر کسی که می‌خواهد قدرت را بدون پاسخگویی نگه دارد:

«انکار کن. حمله کن. قربانی بنما. تکرار کن.»

نتیجه‌گیری فصل ششم : هیچ‌کس فراتر از قانون نیست

«این محکومیت‌ها، هرچند در نبرد بزرگ‌تر برای عدالت، تنها گام‌هایی اولیه بودند، اما نشان دادند که هیچ‌کس فراتر از قانون نیست.»

نبرد دادگاه‌ها، نبردی بود بین نمایش و واقعیت.

ترامپ چهار دهه با نمایش زندگی کرد:

- نمایش ثروت (برج‌های طلایی)
- نمایش موفقیت (The Apprentice)
- نمایش قدرت (کاخ سفید)

اما در دادگاه، نمایش کافی نبود.

در دادگاه، مدرک لازم بود. شاهد لازم بود. حقیقت لازم بود.

و وقتی مدارک روی میز قاضی گذاشته شدند:

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

- اعداد جعلی دارایی‌ها
- نوار صوتی «اکسس هالیوود»
- شهادت قربانیان
- الگوی چهار دهه‌ای سوءاستفاده

هیئت منصفه تصمیم گرفت.

و آن تصمیم این بود:

«مجرم.»

*** «رقص عدالت بر خاکستر سکوت**

این نبرد حقوقی، نه فقط برای کارول، که برای تمام قربانیان فراموش شده
قامتی راست کرد...» *

سایه‌ها سخن گفتند.

و این بار، کسی گوش داد.

نه رسانه‌ها،

نه سیاستمداران،

بلکه دوازده شهروند عادی

که در هیئت منصفه نشسته بودند

و گفتند: «ما شما را باور می‌کنیم.»

نبرد دادگاه‌های ترامپ، یک درس بزرگ داشت.

نه درسی درباره‌ی ترامپ. درسی درباره‌ی قانون و دموکراسی.

قانون کند است. قانون ناقص است. قانون گاهی ناعادلانه است. اما قانون، در نهایت، راه خود را پیدا می‌کند.

برج‌های طلایی نتوانستند جلوی دادگاه را بگیرد

منابع مستند فصل:

- احکام دادگاه نیویورک — ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴
- پرونده ای. جین کارول — مه ۲۰۲۳ و ژانویه ۲۰۲۴

فصل هفتم: انکار بزرگ و طغیان کاپیتول

دموکراسی در خیزش کبود؛ روایت یک روز خونین

«دروغ بی‌نهایت؛ توطئه‌ی بزرگان و کوچک شدن ملت.»

۱. آغاز عصر انکار بزرگ

زمستان ۲۰۲۰. ترامپ در شبی تاریک از تاریخ، از پذیرش شکست در انتخابات ریاست‌جمهوری پرهیز کرد. این نپذیرفتن، آغاز یک دوران بود — نه صرفاً یک موضع سیاسی، بلکه موتور محرک ماشین دروغ‌پردازی سیستماتیک. ترامپ، بدون ارائه‌ی هیچ مدرک معتبری، روایت «تقلب گسترده» را در ذهن میلیون‌ها نفر کاشت. او با:

- تلاش برای براندازی نتایج انتخابات ۲۰۲۰
- حمله به مقامات منتخب و رأی‌دهندگان
- فراخوان به خشونت در قالب زبان سیاسی

زمینه‌ی انفجاری را که در ششم ژانویه رخ داد، از پیش آماده کرد.

۲. حمله به بنیاد — ششم ژانویه ۲۰۲۱

«کنگره‌ی آمریکا، قلب تپنده‌ی دموکراسی، شاهد شبیخون حامیان ترامپ شد؛ خشم و فریب، لابه‌لای پرچم‌ها، در سینه‌ی سنگی پله‌های قدرت فوران کرد.»

در آن روز، کنگره در حال تأیید نتایج انتخابات و پیروزی جو بایدن بود که جمعیتی از هواداران ترامپ — به تحریک مستقیم او — به ساختمان کنگره حمله کردند. رهبر، میان جمعیت، بذر تردید و بی‌اعتمادی می‌پاشید:

«یا بجنگید، یا کشوری نخواهید داشت!»

شیشه‌های شکسته. پرچم‌های آمریکا در دست شورشیان. فریادهای خشم در راهروهای سنا. این تصویر دردناک، نماد سقوط اخلاقی و سیاسی یک ملت بود.

۳. دروغ بزرگ و توطئه‌ی بزرگان

فصل هفتم این پرسش را پیش می‌کشد: چرا این همه انسان، دروغی را باور کردند که هیچ پایه‌ی مستندی نداشت؟

پاسخ کتاب روشن است:

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

«دروغ بی‌نهایت؛ توطئه‌ی بزرگان و کوچک شدن ملت.»

ساختار قدرت در پشت پرده، از این دروغ بهره برد. دروغ بزرگ، ابزار نگهداشتن قدرت بود — حتی به قیمت نابودی اعتماد عمومی و فروپاشی بنیادهای قانون.

محورهای این توطئه:

توصیف	محور
انکار سیستماتیک نتیجه‌ی انتخابات	دروغ بزرگ
تبدیل دروغ به عمل جمعی	فراخوان به خشونت
تلاش برای جلوگیری از انتقال صلاح‌آمیز قدرت	براندازی
استفاده‌ی ابزاری از خشم توده برای حفظ سلطه	توطئه‌ی نخبگان

۴. فروپاشی دموکراسی یا بیداری آن؟

ششم ژانویه، پایان یک دوران بود — دوران پنهان‌کاری، انکار و دروغ‌های بی‌پاسخ. اما همزمان، آغازی بود:

• آغاز پرونده‌های قضایی

- آغاز پرسش‌های بی‌پاسخ درباره‌ی ساختار قدرت
 - آغاز بازنگری در معنای دموکراسی در سرزمینی که خود را «سرزمین آزاد» می‌نامید
- «دروغی بی‌پایان، فریب رهبران، و سقوط یک ملت — یا شاید، بیداری آن.»
-

جمع‌بندی فصل

فصل هفتم سه ضلع یک مثلث تاریخی را ترسیم می‌کند:

[دروغ بزرگ]

[انکار] ← → [خشونت]

[فروپاشی]

- **ضلع اول:** دروغ بزرگ انتخابات ۲۰۲۰ و انکار شکست
 - **ضلع دوم:** فراخوان به خشونت و حمله‌ی ششم ژانویه
 - **نقطه‌ی اوج:** فروپاشی اخلاقی دموکراسی آمریکا
-



فصل هشتم: ترامپیسیم — ابزار مفهومی برای فهم قرن

از واژه تا واقعیت؛ دو نیروی متضاد در آینده‌ی تاریخ

«ترامپیسیم در این کتاب یک نام نیست؛ یک الگوست.»

۱. چرا به ابزار مفهومی نیاز داریم؟

«یکی از این واژه‌ها «ترامپیسیم» است. اما این واژه در این کتاب نه نام یک فرد است و نه اشاره به یک دوره سیاسی خاص.»

قرن بیستویکم، قرن بحران معناست. در این بحران، ما به دو چیز نیاز داریم:

- واژه‌هایی که واقعیت را نامگذاری کنند
 - مفاهیمی که الگوهای پنهان را آشکار سازند
- این فصل، همان ابزار را در اختیار خواننده می‌گذارد.
-

۲. ترامپیسیم — ابزار مفهومی اول

تعریف دقیق

«ترامپیسیم نام یک روحیه است؛ روحیه‌ای که از ترکیب خطرناک چند عنصر شکل می‌گیرد: ثروت بدون وجدان...»

«ترامپیسیم دقیقاً در چنین نقطه‌ای متولد می‌شود. این روحیه به جای آنکه حقیقت را جستجو کند، می‌کوشد آن را شکل دهد.»

(ترامپیسیم تا طنین حقیقت، ص ۶، خط ۱۴)

سه ستون ترامپیسیم

بر اساس متن کتاب، ترامپیسیم بر سه ستون استوار است:

سه ستون توصیف

ثروت بدون وجدان + قدرت مالی که از مسئولیت اخلاقی رها شده
شکل دادن به حقیقت + نه جستجوی حقیقت، بلکه ساختن آن
الگوی قدرت سیستمی + قابل تکرار در هر زمان و مکان

کاربرد تحلیلی

«ترامپیس» در این کتاب ابزاری است برای:

- شناخت پدیده‌های مشابه در تاریخ
- تحلیل رهبران پوپولیست در سراسر جهان
- فهم ساختار دروغ‌پردازی سیستماتیک

۳. طنین حقیقت — ابزار مفهومی دوم

تعریف دقیق

«اگر ترامپیس نماد تحریف حقیقت باشد، در سوی دیگر مفهومی وجود دارد که می‌توان آن را «طنین حقیقت» نامید.»

«طنین حقیقت صدای کسانی است که حاضر نشدند در برابر دروغ سکوت کنند. صدای کسانی که شاید قدرتی نداشتند، اما وجدانشان را از دست ندادند.»

«طنین حقیقت تنها در کتاب‌ها شنیده نمی‌شود. گاهی در سکوت شنیده می‌شود...»



ویژگی‌های طنین حقیقت

طنین حقیقت:

— صدایی آرام — اما ماندگار

— نه قدرت — بلکه وجدان

— نه فریاد — بلکه استقامت

— نه در رسانه — بلکه در سکوت و مقاومت

۴. جفت مفهومی — هسته‌ی واژه‌نامه

«این کتاب تلاشی است برای نامیدن این دو نیرو.»

این دو مفهوم، دو قطب متضاد یک میدان‌اند:

| میدان تضاد قرن |

| [ترامپیسم] ← ————— → [طنین حقیقت] |

| • تحریف حقیقت • صدای حقیقت |

| • ثروت بدون وجدان • وجدان بی قدرت |

| • شکل دادن به واقعیت • مقاومت آرام |

| • الگوی فساد • الگوی شرف |

۵. این کتاب به مثابه واژه نامه

«ترامپیسیم تا طنین حقیقت؛ واژه نامه ای برای قرن آینده»

این کتاب از ابتدا خود را نه یک روایت، بلکه یک واژه نامه معرفی می کند.
یعنی:

- هر فصل، یک مفهوم را می سازد
- هر مفهوم، یک ابزار تحلیل است
- مجموع ابزارها، یک دستگاه فکری برای فهم قرن آینده

۶. ماندگاری طنین

«و در کنار آن تاریکی، واژه دیگری نیز باقی خواهد ماند: طنین حقیقت.
صدایی که شاید آرام باشد، اما هرگز خاموش نمی شود.»

این جمله، نه پایان کتاب، بلکه **آغاز یک دستگاه فکری** است — دستگاهی که خواننده را دعوت می‌کند هر پدیده‌ای را با این دو عدسی ببیند:

- آیا این **ترامپیسم** است — تحریف، فریب، قدرت بدون وجدان؟
- یا این **طنین حقیقت** است — مقاومت آرام، وجدان بیدار، صدای ماندگار؟

جمع‌بندی فصل هشتم

این فصل نشان داد که:

اول — «ترامپیسم» و «طنین حقیقت» دو **واژه‌ی تحلیلی** هستند، نه صرفاً توصیف رویدادها

دوم — این دو مفهوم با هم یک **جفت ابزاری** می‌سازند که می‌توان با آن هر دوره‌ی تاریخی را خواند

سوم — کتاب «ترامپیسم تا طنین حقیقت» خود یک **واژه‌نامه‌ی قرن** است — مجموعه‌ای از مفاهیم برای فهم آنچه پیش رو است



فصل نهم : توهم یک امپراتور تجاری؛ کالبدشکافی تصمیم اشتباه ترامپ در نبرد ۱۴۰۴ و پیامدهای ویرانگر آن برای ایران و جهان

در بررسی و واکاوی تاریخ جنگ‌ها، همواره با نقطه عطفی مواجه می‌شویم که در آن، یک تصمیم، یک امضا و یک دستور، مسیر تاریخ را دگرگون می‌کند. نبرد زمستان ۱۴۰۴ (جنگ احزاب نوین) که جغرافیای ایران و هندسه قدرت جهانی را درگیر خود ساخت، محصول یک «تصمیم اشتباه» بود؛ تصمیمی که ریشه در توهمات عمیق، محاسبات مادی‌گرایانه و فقدان شناخت صحیح از ماهیت انسان و جامعه شرقی داشت. در رأس این هرم تصمیم‌گیری، شخصیتی قرار داشت که جهان‌بینی‌اش نه بر اساس درک عمیق استراتژیک، بلکه بر پایه منطق سود و زیان تجارت، هیجانات پوپولیستی و اتکای مطلق به کلان‌داده‌های (Big Data) اتاق‌های فکر غربی بنا شده بود: دونالد ترامپ.

این متن، با نگاهی جامع به تمامی مفاهیم مطرح‌شده در کتاب (از ریشه‌های جنگ شناختی گرفته تا فاجعه میناب، حماسه دنا، معمای پایداری و شب‌های مباحله)، به تبیین و تشریح این مسئله می‌پردازد که چگونه توهم یک فرد در جایگاه قدرت، توانست نه تنها یک ملت باستانی را متحمل خسارات و

دردهای عمیق کند، بلکه کل جهان را در ورطه‌ای از بحران اقتصادی، امنیتی و ژئوپلیتیک فرو ببرد.

۱. کالبدشکافی یک توهم؛ وقتی تاجر، ژنرال می‌شود

برای درک چرایی وقوع جنگ ۱۴۰۴، ابتدا باید به ذهنیت معمار اصلی این تهاجم نفوذ کرد. دونالد ترامپ، به عنوان نماد عریان و بی‌پرده‌ی سرمایه‌داری و هژمونی آمریکا، جهان را نه مجموعه‌ای از تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و اراده‌ها، بلکه یک «بنگاه بزرگ معاملاتی» می‌پنداشت. در این نگاه تقلیل‌گرایانه، هر کشوری یک قیمت دارد و هر مقاومتی با اعمال «فشار حداکثری» شکسته می‌شود.

توهم ترامپ در آستانه سال ۱۴۰۴ بر دو پایه استوار بود:

نخست، اتکای مطلق به تکنولوژی و جنگ شناختی: مشاوران او، استراتژیست‌های لندن و ژنرال‌های پنتاگون به او اطمینان داده بودند که جامعه ایران بر اثر سال‌ها تحریم، فشارهای اقتصادی و بمباران بی‌وقفه رسانه‌ای در فضای مجازی، به بالاترین سطح از شکنندگی رسیده است. الگوریتم‌های هوش مصنوعی پیش‌بینی کرده بودند که تنها یک شوک نظامی کوچک (نظیر هدف قرار دادن زیرساخت‌ها یا ناوگان دریایی)، به

عنوان کاتالیزور عمل کرده و به فروپاشی از درون منجر خواهد شد. ترامپ متوهمانه باور داشت که می‌تواند بدون پیاده کردن حتی یک سرباز در خاک ایران و تنها با ترکیبی از جنگنده‌های رادارگریز و ارتش سایبری، پیروز این میدان باشد.

دوم، ائتلاف‌سازی با دلار و وعده (جنگ احزاب نوین): ترامپ با الگوبرداری از یک تجارت موفق، توانست یک ائتلاف نامقدس از قدرت‌های غربی و دولت‌های مرتجع منطقه‌ای نظیر ریاض تشکیل دهد. او گمان می‌کرد همان‌گونه که در جنگ احزاب (خندق) مشرکین توانستند بزرگترین لشکر تاریخ عرب را گردآورند، او نیز با تجمع دلارها، پایگاه‌های نظامی و ظرفیت‌های اطلاعاتی متحدانش، حصار غیرقابل نفوذ بر گرد ایران خواهد کشید. او بزرگی اعداد و ارقام ماشین جنگی خود را دید، اما از دیدن «روح» مقاومت کور بود.

۲. بهای توهم؛ ضرری که یک ملت متحمل شد (زخم‌های ایران)

هرچند توهم پیروزی آسان غرب در نهایت در هم شکست، اما این تصمیم اشتباه به هیچ وجه برای ملت ایران بی‌هزینه نبود. وقتی تصمیم‌گیری در دستان فردی متوهم باشد که جان انسان‌ها را به چشم اعداد روی نمودار می‌بیند، فاجعه اجتناب‌ناپذیر است. خسارتی که ملت ایران در نبرد ۱۴۰۴

متحمل شد، عمیق، دردناک و غیرقابل جبران بود و در سه بُعد اصلی خود را نشان داد:

الف) خون‌های بی‌گناه و فاجعه میناب:

دردناک‌ترین بخش این تصمیم اشتباه، سلب حیات از بی‌گناهای بود که هیچ نقشی در معادلات قدرت نداشتند. بمباران مدرسه «شجره طیبه» در میناب و پرپر شدن کودکانی که نماد آینده این سرزمین بودند، چهره عریان و بی‌رحم این توهم را نشان داد. ترامپ و اتاق فرماندهی او، برای ایجاد رعب و وحشت (دکترین Shock and Awe)، مرزهای اخلاق را درنوردیدند. خانواده‌هایی که در میناب داغدار شدند، تاوان مستقیم محاسبات غلطِ مردی را پس دادند که فکر می‌کرد با ریختن خون کودکان، پدران‌شان تسلیم خواهند شد.

ب) خسارات راهبردی و حماسه خونین دنا:

ضرر دیگری که بر پیکره ملت وارد آمد، از دست دادن سرمایه‌های نظامی و انسانی در آب‌های آزاد بود. هدف قرار گرفتن مظلومانه «ناوشکن دنا» در اعماق اقیانوس‌ها، نمادی از این خسران است. ملوانان غیوری که در این ناو می‌جنگیدند، قربانیان مستقیم آتش‌افروزی و نقض صریح قوانین بین‌المللی توسط ائتلاف غربی شدند. از بین رفتن زیرساخت‌ها، تخریب

شریان‌های اقتصادی و هزینه‌های نجومی دفع تجاوز، بار سنگینی بود که بر دوش اقتصاد تحت فشار ایران تحمیل شد.

ج) تروما و زخم‌های شناختی:

شاید پنهان‌ترین اما کاری‌ترین ضربه این تصمیم اشتباه، آزاری بود که بر روان یک ملت وارد شد. جنگ ۱۴۰۴، پیش از آنکه جنگِ موشک‌ها باشد، جنگِ روایت‌ها بود. ماشین جنگی شناختی دشمن با پمپاژ بی‌وقفه دروغ، ناامیدی، ترس و تفرقه در شبکه‌های اجتماعی، روان جامعه را بمباران کرد. ایجاد شکاف‌های کاذب میان مردم، تزریق یأس به جوانان و تلاش برای ترور امید، آسیب‌های روانی عمیقی به جا گذاشت که ترمیم آن‌ها سال‌ها زمان خواهد برد.

۳. آتشی که به جان جهان افتاد؛ پیامدهای بین‌المللی یک تصمیم غلط

توهم دونالد ترامپ تنها به مرزهای ایران محدود نماند. در جهان به‌هم‌پیوسته امروز، نمی‌توان در قلب خاورمیانه و گلوگاه انرژی جهان آتشی برافروخت و انتظار داشت که زبانه‌های آن به پایتخت‌های غربی نرسد. ترامپ، با این گمان که جنگی محدود و کنترل‌شده در پیش دارد، دکمه‌ای را فشرد که اقتصاد و امنیت کل سیاره را به لرزه درآورد.

RETURN TO LIGHT IN THE AGE OF SHADOWS

THE ROADMAP TO SALVATION



BY: NASER KAVEH

الف) انسداد شریان حیات و فروپاشی اقتصاد جهانی:

واکنش ژئوپلیتیک ایران به این تهاجم ناجوانمردانه، یعنی مسدود کردن تنگه هرمز و ناامن شدن خلیج فارس برای متجاوزان، به معنای قطع شدن شریان اصلی انرژی جهان بود. تصمیم اشتباه ترامپ، در کمتر از چند روز، قیمت نفت و حامل‌های انرژی را در بازارهای جهانی به شکل بی‌سابقه‌ای منفجر کرد. تورم در اروپا و آمریکا سر به فلک کشید، کارخانه‌های بزرگ در آلمان و شرق آسیا با بحران سوخت مواجه شدند و زنجیره تامین کالا در جهان از هم گسیخت. توهم یک نفر برای «پیروزی سریع»، میلیارد‌ها انسان در سراسر کره زمین را با گرانی، کمبود انرژی و بحران اقتصادی مواجه کرد. غرب که خود را آغازگر جنگ می‌دانست، ناگهان دریافت که در دامی که خود پهن کرده، گرفتار شده است.

ب) بی‌اعتباری نهادهای بین‌المللی و پایان هژمونی:

این تهاجم آشکار و خارج از چارچوب‌های حقوق بین‌الملل، تیر خلاصی بود بر پیکره سازمان ملل متحد و شورای امنیت. سکوت مرگبار این نهادها در برابر فاجعه میناب و انهدام دنا، به جهانیان (به‌ویژه کشورهای جنوب جهانی و بلوک شرق) ثابت کرد که نظم ادعایی آمریکا چیزی جز یک دروغ بزرگ نیست. تصمیم اشتباه ترامپ، به روند افول هژمونی آمریکا شدت بخشید. کشورهای مستقل دریافتند که برای حفظ امنیت خود، دیگر

نمی‌توانند روی قوانین بین‌المللی حساب کنند و این امر، مسابقه تسلیحاتی جدیدی را در جهان کلید زد که امنیت کل کره زمین را به خطر انداخت.

۴. برخورد توهم با صخره واقعیت؛ معمای پایداری و شب‌های مباهله

سوال اساسی اینجاست: چرا محاسبات ترامپ و کامپیوترهای پنتاگون اشتباه از آب درآمد؟ چرا این فشار ویرانگر که می‌توانست هر کشوری را در عرض چند روز ساقط کند، در ایران به نتیجه معکوس ختم شد؟ پاسخ در مفهومی نهفته است که در ادبیات این کتاب از آن به عنوان «معمای پایداری» یاد می‌شود.

توهم یک ذهن مادی‌گرا این است که انسان‌ها را صرفاً بر اساس غرایز اولیه (حفظ جان و مال) تحلیل می‌کند. ترامپ و مشاورانش، متغیر ناشناخته‌ای به نام «ایمان»، «غیرت ملی» و «فرهنگ عاشورایی» را در ابررایانه‌های خود تعریف نکرده بودند. آن‌ها نمی‌دانستند که در منطق این ملت، مرگ در راه دفاع از عقیده و وطن، نه یک پایان تراژیک، بلکه «شهادت» و آغاز یک حیات جاودان است.

این تقابلِ توهم مادی با حقیقتِ معنوی، در اوج خود در فصلی به نام «شب‌های مباهله» تجلی یافت. زمانی که رسانه‌های غربی با تمام قوا تلاش

می‌کردند تا خیابان‌های ایران را خالی از امید و پر از آشوب نشان دهند، اتفاقی رخ داد که کمر استراتژی ترامپ را شکست. مردم ایران — همان‌هایی که هدف اصلی بمباران شناختی بودند — با دستانی خالی از سلاح اما قلبی سرشار از سکینه الهی، به خیابان‌ها آمدند.

آن‌ها در برابر صف‌آرایی ماشین جنگی و رسانه‌ای غرب، عزیزترین داشته‌های خود (خانواده، جان و آبرو) را به میدان آوردند؛ دقیقاً همان‌گونه که پیامبر اسلام (ص) در روز مباحله با نصاری نجران عمل کرد. این حضور میلیونی و خالصانه، مبتنی بر دکترین «تراکم نور»، گنبدی نامرئی از اراده و وحدت در آسمان ایران ایجاد کرد. امواج این حضور، تمام معادلات شناختی دشمن را نقش بر آب کرد. توهم ترامپ این بود که مردم در برابر فشار، به حکومت خود پشت می‌کنند؛ واقعیت شب‌های مباحله اما نشان داد که در برابر تهدید موجودیت مام میهن، تفاوت‌های سلیقه‌ای رنگ می‌بازد و ملت به یک مشت گره‌کرده تبدیل می‌شود.

خون ریخته‌شده در میناب و دنا، برخلاف خواست ترامپ که هدفش ایجاد رعب بود، به بذر بیداری و خشم مقدس تبدیل شد. مردمی که تا پیش از آن شاید درگیر دغدغه‌های اقتصادی و روزمره بودند، با دیدن چهره کریه و بی‌رحم دشمن، متوجه شدند که هدف اصلی، نه تغییر سیاست‌ها، بلکه نابودی «ایران» است. این بیداری، توهم پیروزی آسان را به کابوسی برای ائتلاف متجاوزان تبدیل کرد.

۵. نتیجه‌گیری: درسِ بزرگِ تاریخ به یک متوهم

تصمیم دونالد ترامپ و تیم جنگ‌طلب او برای آغاز جنگ احزاب نوین در سال ۱۴۰۴، یکی از کلاسیک‌ترین نمونه‌های تاریخی از «خطای محاسباتی ناشی از استکبار» است. آن‌ها با تکیه بر ابزارهای سنجش مادی و الگوریتم‌های خشک کامپیوتری، به جنگِ ملتی رفتند که ریشه در هزاران سال تاریخ و پیوندی ناگسستنی با مفاهیم الهی داشت.

این تصمیم اشتباه، بدون شک هزینه‌های سنگین و جبران‌ناپذیری بر ملت ایران تحمیل کرد؛ از جان‌های پاکی که در میناب و دنا گرفته شد، تا زیرساخت‌هایی که آسیب دید و روان‌هایی که تحتِ بمبارانِ شناختی خسته شدند. اما این سکه روی دیگری هم داشت. این توهم، آتشی به پا کرد که زبانه‌های آن، در نهایت خیمه نظام سلطه را سوزاند. جهان با یک بحران بی‌سابقه انرژی و اقتصادی مواجه شد که نتیجه مستقیم قلدرمآبی غرب بود.

در پایان نبرد ۱۴۰۴، جهان دیگر جهانِ پیشین نبود. هیمنه پوشالی ائتلاف غربی فرو ریخت و مشخص شد که حتی پیشرفته‌ترین ماشین‌های جنگی و رسانه‌ای، در برابر سدِ مستحکمِ اراده مردمی که به «شب‌های مباحله» اقتدا کرده‌اند، کارایی ندارند. توهم ترامپ این بود که می‌تواند با زدن یک دکمه، تاریخ را به نفع خود مهندسی کند، اما این نبرد ثابت کرد که تاریخ را

سیاستمدارانِ متوهم در کاخ‌های شیشه‌ای نمی‌نویسند؛ تاریخ را مردمی می‌نویسند که با پای پیاده و با نور ایمان، در برابر تاریکی می‌ایستند.

این عبرتی است برای تمام مستکبرانِ آینده تاریخ: ملتی که شهادت دارد، اسارت ندارد و جهانی که بر پایه ظلم و توهم بنا شود، با یک تلنگر اراده‌ی مستضعفان، فرو خواهد ریخت.

از قمار قدرت تا بیداری وجدان جهانی

«بنی‌آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار»

(سعدی)

به پایان این روایت پرفراز و نشیب رسیدیم. ناصر کاوه در یازده فصل گذشته، ما را از راهروهای تاریک کاخ‌های قدرت، از میان جزایر تباهی و از قلب خیابان‌های ویران و محاصره‌شده عبور داد تا به نقطه‌ای برسیم

که دیگر نمی‌توانیم چشم‌هایمان را ببندیم. ما در این کتاب آموختیم که «قمار قدرت» چگونه سرنوشت ملت‌ها و جان انسان‌ها را به ژتون‌های یک کازینوی بزرگ سیاسی تقلیل داده است. دیدیم که چگونه کلمات، همانند انسان‌ها، قربانی پروپاگاندا می‌شوند و «جایزه‌های صلح» به جای التیام زخم‌ها، به نمایشی برای پنهان کردن خون‌های ریخته‌شده بدل می‌گردند.

اما اکنون که این تصویر بزرگ و هولناک را در برابر خود داریم، سؤال اساسی این است: «حالا که دیدیم، چه می‌کنیم؟»

این کتاب با یک پایان‌بندی فلسفی و اخلاقی، نه از سیاستمداران، بلکه از «ما» سخن می‌گوید. از انسانی که با وجود تمام ابزارهای آگاهی‌بخش مدرن، هنوز هم در معرض فریب است. با این حال، نویسنده در سیاه‌ترین لحظات نیز امید را گم نمی‌کند. او نشان می‌دهد که وقتی امپراتور توهم سقوط می‌کند، تنها چیزی که می‌تواند مانع از بازتولید آن توهم در لباسی جدید شود، «بیداری وجدان جهانی» است.

این بیداری یک شعار توخالی نیست؛ ردپای آن را می‌توان در همبستگی‌های جهانی با مظلومان، در افشاگری‌های شجاعانه علیه آزارهای سیستماتیک، و در ایستادگی روزنامه نگاران و نهادهای مستقل در برابر ماشین جنگ و دروغ مشاهده کرد. تا زمانی که جنایات تنها در قالب آمار و ارقام خشک باقی بمانند، تأثیری بر قلب‌ها نخواهند داشت.

رسالت این کتاب، تبدیل این داده‌ها به «روایت» بود؛ روایتی از انسان‌هایی که زیر آوار سیاست‌های سلطه‌جویانه له شدند، اما صدایشان در تاریخ ثبت شد.

«شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

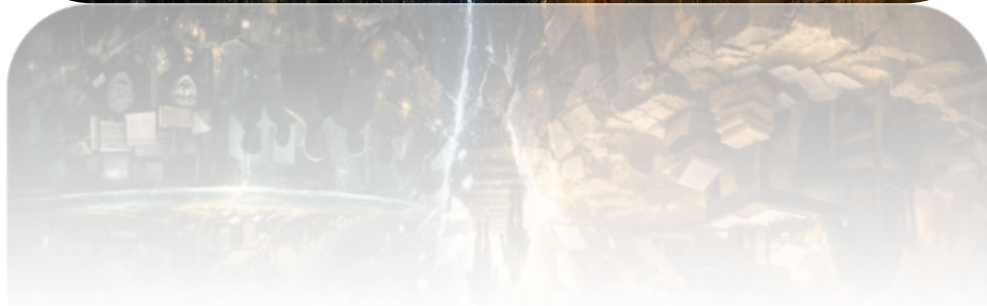
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها»

ما دیگر نمی‌توانیم سبکبارانی باشیم که از ساحل امن به گرداب رنج دیگران می‌نگرند. بی‌طرفی در برابر ظلم، خود نوعی جانبداری از ظالم است. این مؤخره، دعوتی است برای تبدیل آگاهی به کنش.

کنش لزوماً یک انقلاب پرهیاهو نیست؛ می‌تواند انتخابی آگاهانه‌تر، حمایتی از یک رسانه مستقل، یا حتی گفت‌وگویی صادقانه با اطرافیان برای درهم‌شکستن تصویرهای جعلی باشد.

اگر این کتاب توانسته باشد شعله‌ای از پرسشگری و عدالت‌خواهی را در دل شما روشن نگه دارد، نویسنده به هدف خود رسیده است.

امپراتوری‌های بنا شده بر شن‌های روان دیر یا زود فرو می‌ریزند، اما آنچه باقی می‌ماند، وجدان بیدار انسانیت است.



فصل دهم : از قمار قدرت تا بیداری وجدان جهانی

ظهور ائتلاف‌های جدید ، قماربازی که جهان را بیدار کرد



دونالد ترامپ، “امپراتور قمارباز” که جهان را صرفاً یک “ماشین معامله” می‌دید و سیاست خارجی را به بازی‌های بی‌محابای کازینویی تقلیل داده بود، هرگز تصور نمی‌کرد که حکومت به سبک کازینویش بتواند ناخواسته زمینه‌ساز بیداری عمیق‌تر وجدان جهانی شود. او که معتقد بود “وقتی فریاد می‌زنم، یعنی پیروز شده‌ام”، نمی‌دانست که در جهان امروز، “مردم جهان دیگر ساده نبودند و می‌دانستند هرکس بیش از حد نیاز به نمایش قدرت دارد، در حقیقت قدرتی ندارد.” این فصل به بررسی پیامدهای ناخواسته حکومت ترامپ می‌پردازد: چگونه رفتارهای قمارگونه و بی‌پروای او، نه تنها نظم جهانی کهن را متزلزل کرد، بلکه زمینه‌ساز ظهور نظم جدیدی شد که بر پایه همبستگی اخلاقی و اتحاد فرامذهبی استوار بود.

بخش اول: تصادم دو جهان بینی

رویارویی ترامپ با پاپ لئو چهاردهم، فراتر از یک درگیری شخصی یا دیپلماتیک بود. این رویداد، تصادم دو جهان بینی کاملاً متضاد را به نمایش گذاشت:

جهان بینی ترامپ: قدرت به مثابه قمار

- جهان به عنوان میز قمار بزرگ
- روابط بین الملل به مثابه بازی برد و باخت
- اخلاق و معنویت به عنوان موانع تجارت
- نمایش قدرت به عنوان جایگزین قدرت واقعی

جهان بینی پاپ: قدرت به مثابه خدمت

- جهان به عنوان خانواده بشری
- روابط بین الملل بر پایه گفت و گو و همکاری
- اخلاق و معنویت به عنوان پایه های حکمرانی
- فروتنی و خدمت به عنوان نشانه قدرت واقعی

پاپ لئو چهاردهم، با صدایی آرام اما قاطع، در برابر “میل به تسلط بر دیگران” ایستاد و تأکید کرد که “خداوند به دعای جنگ افروزان گوش

نمی‌دهد، بلکه آن را رد می‌کند.” این موضع‌گیری شجاعانه، ضربه مهلکی بر “تاج کاغذی و تخت زرین پوشالی” امپراتوری توهم ترامپ بود.

بخش دوم: همبستگی بی‌سابقه: جهان اسلام و واتیکان

یکی از شگفت‌انگیزترین پیامدهای این رویارویی، “همبستگی گسترده‌ای میان جهان اسلام و واتیکان” بود که “نشانه‌ای از تغییر در معادلات جهانی بود.”

واکنش مراجع تقلید شیعه

آیت‌الله نوری همدانی، موضع پاپ را “شجاعانه” و “ثبت جهانی و جاودان” خواند و تأکید کرد: “آنچه شما بیان کردید در عمیق‌ترین لایه‌های نصوص دینی اسلام وجود دارد.” این اعلام همبستگی، نشان‌دهنده اشتراکات عمیق بین اسلام و مسیحیت در دفاع از کرامت انسانی بود.

آیت‌الله اعرافی نیز با اشاره به “کلمه مشترک میان ادیان” که “دفاع از حرمت جان انسان و ایستادگی در برابر جنایت و ظلم است” دست همکاری واتیکان را برای “گفتگوی بین‌الادیانی در دفاع از بشریت” فشرد.



واکنش مقامات ایرانی

رئیس‌جمهور و رئیس مجلس ایران نیز آشکارا از پاپ دفاع کردند. این همصدایی در برابر جنگ‌طلبی آمریکا، توسط کاربران خارجی “نشانه ورود به دوره جدیدی از تاریخ و نظم جدید جهانی” تعبیر شد.

حماس و جهان عرب

حماس نیز در بیانیه‌ای رسمی، حمله ترامپ به پاپ را محکوم کرد. این واکنش، نشان‌دهنده آن بود که حتی گروه‌هایی که با واتیکان اختلافات تاریخی داشتند، در برابر زورگویی مشترک، حاضر به اتحاد هستند.

بخش سوم: شکاف در اردوگاه متحدان

متحدان اروپایی: تغییر موضع

ایتالیا و اسپانیا، دو کشور کاتولیک که سال‌ها از متحدان آمریکا بودند، این بار آشکارا از پاپ حمایت کردند. این تغییر موضع، نشان‌دهنده عمق تأثیر بحران بر روابط فراتلانتیک بود.

متحدان داخلی: شورش در صفوف

کنديس اوونز، از چهره‌های شاخص راست‌گرای آمریکا و از حامیان سابق ترامپ، او را “دیوانه نسل‌کش” نامید. این انتقاد از درون اردوگاه حامیان

ترامپ، نشان‌دهنده شکاف عمیقی بود که رفتارهای بی‌پروای او ایجاد کرده بود.

بخش چهارم: قدرت سخت در برابر قدرت نرم

نظرسنجی NBC نشان داد که محبوبیت خالص پاپ لئو در میان افکار عمومی آمریکا ۳۴ درصد مثبت است، در حالی که همین عدد برای ترامپ منفی ۱۲ درصد بود. این شکاف ۴۶ درصدی در محبوبیت، گواه آن بود که “قدرت سخت و قدرت نرم دو چیز کاملاً متفاوتند.”

تحلیل شکاف محبوبیت

1. **قدرت سخت ترامپ:** مبتنی بر تهدید نظامی، تحریم‌های اقتصادی و

فشار دیپلماتیک

2. **قدرت نرم پاپ:** مبتنی بر اقتدار اخلاقی، اعتبار معنوی و همدلی

انسانی

در حالی که ترامپ با نمایش قدرت نظامی و اقتصادی سعی در ترساندن مخالفان داشت، پاپ با قدرت نرم خود، احترام و همدلی جهانیان را جلب کرد. این تفاوت، درس مهمی برای تحلیلگران روابط بین‌الملل بود: در عصر اطلاعات، قدرت نرم می‌تواند تأثیر بیشتری از قدرت سخت داشته باشد.

بخش پنجم: ظهور نظم جهانی نو

فروریختن مرزهای قدیمی

این رویداد نشان داد که “مرزهای قدیمی در حال فروریختن هستند.” . مرزهای مذهبی، سیاسی و ایدئولوژیک که قرن‌ها جهان را تقسیم کرده بودند، در برابر زورگویی مشترک، رنگ باختند.

ائتلاف جهانی پیروان ادیان

“ائتلاف جهانی پیروان ادیان براساس تعالیم انبیاء الهی” که آیت‌الله نوری همدانی به آن امید بسته بود، دیگر یک آرزوی دور نبود، بلکه در حال تبدیل شدن به واقعیتی ملموس بود که از دل جنون “ترامپ قمارباز” سر برآورده بود.

نظم جدید: مبتنی بر اخلاق به جای زور

نظم جهانی نو که در حال شکل‌گیری بود، ویژگی‌های زیر را داشت:

1. اولویت اخلاق بر قدرت: اخلاق و معنویت به عنوان پایه‌های نظم

جدید

2. همبستگی فرامذهبی: اتحاد پیروان ادیان مختلف در برابر ظلم

3. گفت‌وگو به جای زور: تأکید بر دیپلماسی و مذاکره

4. کرامت انسانی: محوریت حقوق بشر و کرامت انسان

بخش ششم: درس‌های تاریخی برای حکمرانی

درس اول: محدودیت‌های قدرت سخت

رفتار ترامپ نشان داد که قدرت سخت، هرچند می‌تواند در کوتاهمدت ترس ایجاد کند، اما در بلندمدت نمی‌تواند وفاداری و احترام ایجاد نماید.

درس دوم: قدرت اخلاق در عصر دیجیتال

در عصر ارتباطات فوری و شبکه‌های اجتماعی، قدرت اخلاق می‌تواند با سرعتی بی‌سابقه گسترش یابد و مرزهای جغرافیایی و سیاسی را درنوردد.

درس سوم: اهمیت رهبری اخلاقی

پاپ لئو چهاردهم نشان داد که رهبری اخلاقی، حتی بدون ارتش و اقتصاد قدرتمند، می‌تواند تأثیر عمیقی بر روابط بین‌الملل داشته باشد.

درس چهارم: خطر کاهش سرمایه اجتماعی

ترامپ با رفتارهای خود، سرمایه اجتماعی آمریکا را به شدت کاهش داد. این کاهش، نه تنها در سطح بین‌المللی، بلکه در داخل آمریکا نیز تأثیرات مخربی داشت.

بخش هفتم: آینده روابط بین الملل

تغییر در معادلات قدرت

این بحران نشان داد که معادلات قدرت در جهان در حال تغییر است:

1. کاهش هژمونی آمریکا: آمریکا دیگر نمی‌تواند به تنهایی نظم جهانی را تعیین کند.
2. ظهور بازیگران غیردولتی: نهادهای مذهبی و سازمان‌های جامعه مدنی نقش مهم‌تری پیدا می‌کنند.
3. اهمیت اتحادهای فرامذهبی: اتحاد پیروان ادیان مختلف می‌تواند موازنه قدرت جدیدی ایجاد کند.

آینده دیپلماسی

دیپلماسی آینده، ویژگی‌های زیر را خواهد داشت:

1. چندجانبه‌گرایی: تأکید بر همکاری بین‌المللی به جای یکجانبه‌گرایی
2. دیپلماسی عمومی: اهمیت ارتباط مستقیم با مردم کشورهای دیگر
3. دیپلماسی مذهبی: استفاده از نهادهای مذهبی برای ایجاد تفاهم

بخش هشتم: ترامپ قمارباز و میراث او

میراث منفی

1. **تضعیف نهادهای بین‌المللی:** ترامپ با حمله به نهادهای بین‌المللی، اعتبار آنها را تضعیف کرد.
2. **تخریب اعتماد:** رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی او، اعتماد بین‌المللی را کاهش داد.
3. **تشدید تنش‌ها:** رویکرد تهاجمی او، تنش‌های بین‌المللی را تشدید کرد.

میراث ناخواسته مثبت

1. **بیداری وجدان جهانی:** رفتارهای او، وجدان جهانی را بیدار کرد.
2. **اتحاد فرامذهبی:** حمله او به پاپ، باعث اتحاد بی‌سابقه پیروان ادیان مختلف شد.
3. **تأکید بر اهمیت اخلاق:** بحران ایجاد شده، اهمیت اخلاق در سیاست را برجسته کرد.

نتیجه‌گیری: از قمارخانه به صحنه تاریخ

ترامپ، با حکومت به سبک کازینو، قصد داشت جهان را به میز قمار بزرگی تبدیل کند که در آن، تنها برد و باخت مادی مهم باشد. اما ناخواسته، صحنه‌ای تاریخی ایجاد کرد که در آن، ارزش‌های انسانی و اخلاقی به نمایش درآمد. “دین هنوز قدرت دارد؛ نه به عنوان ابزار جنگ و سلطه، بلکه به عنوان زبان مشترک انسانیت.” این جمله، کلید درک تحول تاریخی بود که در بهار ۲۰۲۶ رخ داد. ترامپ با حمله به پاپ، تصور می‌کرد که قدرت مذهبی را تضعیف می‌کند، اما در واقع، به احیای آن کمک کرد. ائتلاف جهانی پیروان ادیان که در برابر زورگویی ترامپ شکل گرفت، نشان‌دهنده ظرفیت بی‌نظیر ادیان برای ایجاد صلح و همبستگی بود. این اتحاد، نه بر پایه منافع مادی، که بر اساس ارزش‌های مشترک اخلاقی شکل گرفت. در نهایت، بحران بهار ۲۰۲۶ نشان داد که در جهان به همپیوسته امروز، هیچ رهبری نمی‌تواند به تنهایی نظم جهانی را تعیین کند. قدرت واقعی، نه در تهدید و زورگویی، که در توانایی ایجاد همبستگی، الهام بخشیدن به دیگران و دفاع از کرامت انسانی است. ترامپ قمارباز، با همه نمایش‌های قدرت و ادعاهای بزرگ، نتوانست این حقیقت ساده را درک کند: در بازی بزرگ تاریخ، برنده واقعی کسی نیست که بیشترین ترس را ایجاد می‌کند، بلکه کسی است که بیشترین احترام را جلب می‌نماید. و احترام، چیزی نیست که بتوان آن را با زور به دست آورد یا در میز قمار برنده شد.

MAGNAR THE WARMONGER



THE VOICE OF PEACE
VS.
THE DRUMS OF WAR

«صدای صلح در برابر طبل جنگ»

موخره: صدای صلح در برابر طبل جنگ

درس‌هایی برای تاریخ

رویاری پی‌لئو چهاردهم و دونالد ترامپ، بیش از یک مجادله شخصی بود. این واقعه، آینه تمام‌نمای تنش‌های عمیق عصر ماست: تقابل بین اخلاق و قدرت، بین فروتنی و غرور، بین گفت‌وگو و زور.

پاپ با گفتن “هیچ ترسی ندارم”، الگویی برای مقاومت مدنی در برابر زورگویی ارائه داد. ترامپ با حمله به مقدسات، خطر قدرت بی‌قید و بند را به نمایش گذاشت. واکنش‌های جهانی نشان داد که مردم جهان، حتی در جوامع سکولار، هنوز برای صدای اخلاق و صلح ارزش قائلند.

نظرسنجی‌ها حاکی از محبوبیت بالای پاپ در میان افکار عمومی آمریکا بود، در حالی که ترامپ با محبوبیت منفی روبه‌رو شد.

این کتاب، با ثبت این رویداد تاریخی، امیدوار است که درس‌های آن برای نسل‌های آینده باقی بماند: اینکه قدرت واقعی نه در تهدید و خشونت، که در خدمت به زندگی و انسانیت است.

همان‌طور که پاپ گفت: “نیروی واقعی در خدمت به زندگی آشکار می‌شود.” شاید این بحران، سرآغاز بیداری جدیدی برای جهانی عادلانه‌تر و صلح‌آمیزتر باشد.

طنین یک رویارویی بی‌سابقه

در اوایل بهار ۲۰۲۶، جهان شاهد یک درگیری کلامی بی‌سابقه بود که مرزهای سیاست، دین و اخلاق جهانی را لرزاند.

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، با حمله‌ای مستقیم و شخصی به پاپ لئو چهاردهم، رهبر بیش از ۱.۴ میلیارد کاتولیک جهان، نه تنها یک تابوی سیاسی کهن را شکست، بلکه بحث‌هایی عمیق درباره سلامت روان رهبران، اخلاق قدرت و آینده نظم جهانی را برانگیخت.

این کتاب، با گردآوری و تحلیل انبوهی از گزارش‌ها، واکنش‌ها و زمینه‌های تاریخی، به بررسی ابعاد این بحران می‌پردازد.

از مواضع صلح‌طلبانه پاپ علیه جنگ در ایران تا واکنش‌های خشمگینانه ترامپ و پیامدهای گسترده آن در عرصه بین‌المللی. این رویارویی تنها یک مجادله شخصی نبود، بلکه نمادی از تقابل دو جهان‌بینی متضاد در عصری آکنده از بی‌ثباتی شد: از یک سو، صدای سنت دینی مبتنی بر فروتنی، صلح و عدالت، و از سوی دیگر، غرور، قدرت‌طلبی و واقع‌گرایی خشن.



زمینه‌های آتش افروز: جنگ، صلح و مواضع پاپ

پاپ لئو چهاردهم، نخستین پاپ آمریکایی تاریخ، از زمان آغاز مناقشه نظامی آمریکا و متحدانش با ایران در سال‌های میانی دهه ۲۰۲۰، مواضعی صریح و بی‌پروا علیه جنگ‌افروزی اتخاذ کرده بود. او بارها در موعظه‌های خود، از جمله در مراسم “عید نخل” در میدان سنت پیترو،

اعلام کرد: “خداوند به دعای جنگ‌افروزان گوش نمی‌دهد، بلکه آن را رد می‌کند.” وی با اشاره مستقیم به رهبران سیاسی، تأکید کرد که “هیچ دلیلی نمی‌تواند ریختن خون بی‌گناهان را توجیه کند” و “تهدید کل مردم ایران غیرقابل قبول است.”

این مواضع، که توسط بسیاری “ضد جنگ” و “عدالت‌محور” توصیف شد، خشم کاخ سفید را برانگیخت. گزارش‌هایی از “فری‌پرس” حاکی از آن بود که مقامات ارشد وزارت جنگ آمریکا، یکی از دیپلمات‌های بلندپایه واتیکان را به پنتاگون فراخوانده و به او هشدار داده بودند که “آمریکا قدرت نظامی لازم برای انجام هرکاری را دارد” و بهتر است کلیسا در جبهه آن‌ها قرار گیرد. پاپ اما نه تنها عقب‌ننشست، بلکه در پیامی روشن گفت: “قلب مسیح با بدسیرتان، مغروران و متکبران نیست، بلکه همراه متواضعان و فروتنان است.” این تقابل ایدئولوژیک، بستر انفجار بعدی را فراهم کرد.

انفجار: حمله ترامپ و واکنش اولیه

حمله در شامگاه یکشنبه، از طریق شبکه اجتماعی “تروث سوشال” ترامپ آغاز شد. او پاپ را به دلیل مواضع ضد جنگش مورد حمله قرار داد و نوشت: “او نمی‌فهمد و نباید درباره جنگ صحبت کند، چون هیچ ایده‌ای از آنچه اتفاق می‌افتد ندارد.”

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

سپس در جمع خبرنگاران، این انتقاد را با زبانی تندتر تکرار کرد و حتی ادعا نمود در انتخاب پاپ لئو نقش داشته است. این اظهارات، که توسط رسانه‌هایی مانند “رویترز” و “گاردین” “بی‌سابقه”، “غیرمعمول” و “مستقیم” توصیف شد، موجی از واکنش‌های جهانی را به دنبال داشت.



دفتر ارتباطات واتیکان از طریق مشاور خود، “جیمز مارتین”، پاسخ داد:

“شک دارم پاپ به خاطر این موضوع بی‌خواب شود... اما این رفتار دیوانه‌وار، بی‌رحمانه و غیرمسیحی است. آیا این نکبت اخلاقی پایانی ندارد؟”

پاپ شخصاً در پاسخ مستقیم به ترامپ گفت: “هیچ هراسی از دولت دونالد ترامپ ندارم.” ترامپ نیز با اصرار بر مواضع خود گفت: “هرگز از پاپ عذرخواهی نخواهم کرد، او مواضع ضعیفی دارد.”

طوفان واکنش‌ها: از واشنگتن تا واتیکان

واکنش‌ها به این درگیری، سریع و گسترده بود. در داخل آمریکا، “نیویورک تایمز” در گزارشی تأثیرگذار نوشت: “رفتار نامنظم و اظهارات افراطی ترامپ... بحث دیوانه بودن او را که یک دهه است مطرح می‌شود، تشدید کرده است.” شبکه “CNN” با کنایه پرسید: “شاید ترامپ به پاپ لئو چهاردهم حسادت می‌کند!”

نظرسنجی “NBC” نشان داد محبوبیت خالص پاپ 34%+ و ترامپ 12%- است. “هافینگتون پست” عنوان کرد: “حال ترامپ خوب نیست.” در کنگره، سناتور “مارک کلی” گفت: “بیزارکننده است که ترامپ به پاپ حمله کند... او برای محافظت از خود، به هر کسی حمله می‌کند.” نماینده “جیم مک‌گاورن” نیز با اشاره به تصویری که ترامپ از خود در لباس عیسی مسیح منتشر کرد، گفت: “من از این عکس منزجر شدم... این ظالمانه، توهین‌آمیز و کفرآمیز است.”

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

حتی برخی از متحدان سابق راست‌گرای ترامپ، مانند “کندیس اوونز”، او را “دیوانه نسل‌کش” نامیدند. در اروپا، نخست‌وزیر ایتالیا، “جورجیا ملونی”، حمایت خود از پاپ را اعلام کرد. نخست‌وزیر اسپانیا، “پدرو سانچز”، با کنایه نوشت: “هر که باد بکارد، طوفان درو خواهد کرد.” نخست‌وزیر جدید مجارستان نیز گفت: “با ترامپ تماس نخواهم گرفت.”



NASSER KAVEH

همبستگی فرامرزی: از تهران تا غزه

واکنش‌ها تنها به غرب محدود نماند. در خاورمیانه، همبستگی قابل توجهی با پاپ شکل گرفت. “باسم نعیم”، رئیس دفتر روابط عربی و اسلامی حماس، حمله ترامپ را “به شدت محکوم” کرد و گفت این حمله نشان‌دهنده “رسیدن به سطحی بی‌سابقه از استبداد و فساد” است. در ایران، مقامات رسمی و مذهبی از مواضع پاپ استقبال کردند. “محمدباقر پزشکیان”، رئیس‌جمهور ایران، در پستی به زبان انگلیسی نوشت: “هتک حرمت حضرت عیسی، پیامبر صلح و برادری، از هیچ انسان آزاده‌ای پذیرفته نیست.” “محمدباقر قالیباف”، رئیس مجلس، از “موضع شجاعانه پاپ” تقدیر کرد.

“آیت‌الله نوری همدانی” در نامه‌ای به پاپ نوشت: “موضع‌گیری شجاعانه شما در مقابل استکبار آمریکا و فاسد صهیونیسم، نام و رفتار شما را ثبت جهانی و جاودان خواهد کرد.” “آیت‌الله اعرافی”، ریاست حوزه‌های علمیه، نیز در نامه‌ای مشابه از پاپ تقدیر کرد. سخنگوی وزارت امور خارجه ایران نیز در شبکه “ایکس” نوشت:

“توهین به پاپ لئو چهاردهم... تعرضی آشکار به ندای صلح‌خواهی، عدالت‌طلبی و انسانیت به شمار می‌رود.” کاربران برزیلی نیز با طعنه پرسیدند: “در واتیکان نفت پیدا کردن؟! ”

تحلیل روان‌شناختی و سیاسی: سلامت روان یا حساب‌گری؟

بحث درباره سلامت روان ترامپ پس از این حوادث ابعاد گسترده‌ای یافت. “نیویورک تایمز” گزارش داد که “اظهارات پراکنده، غیرقابل فهم و گاهی رکیک او... بسیاری را با این تصور مواجه کرده که او یک مستبد دیوانه و شیفته قدرت است.” “هیلاری کلینتون”، وزیر خارجه سابق آمریکا، اظهارات ترامپ را “هذیان‌گویی‌های افسارگسیخته” خواند.



نظرسنجی “رویترز” نشان داد 61% آمریکایی‌ها فکر می‌کنند ترامپ “ناهنجارتر” شده و تنها 45% او را از نظر ذهنی “تیز” می‌دانند. از سوی دیگر، برخی تحلیل‌گران این رفتارها را بخشی از یک استراتژی حساب‌شده برای تحریک پایگاه انتخاباتی خود می‌دانستند. اما پیامدهای انتخاباتی آن غیرقابل انکار بود. “نیوزویک” گزارش داد که “تنش بین ترامپ و واتیکان می‌تواند بر انتخابات کنگره آمریکا تأثیر بگذارد” و حمایت از ترامپ در میان کاتولیک‌ها کاهش یافته است.

پاپ نیز عملاً با لغو سفر برنامه‌ریزی شده خود به آمریکا در سال ۲۰۲۶، که مصادف با دویست و پنجاهمین سالگرد تأسیس آمریکا بود، پاسخ دیپلماتیک محکمی داد.

تقابل الهیات و قدرت: کیستی مسیح؟

یکی از جالب‌ترین ابعاد این ماجرا، تقابل در تفسیر مسیحیت بود. از یک سو، “وزیر جنگ آمریکا” از مردم خواسته بود برای پیروزی نظامی در خاورمیانه “به نام عیسی مسیح” دعا کنند. از سوی دیگر، پاپ لئو تأکید کرد: “سلطه نظامی کاملاً با راه عیسی مسیح بیگانه است.” ترامپ با انتشار تصویری از خود در شمایل عیسی مسیح، این تقابل را به اوج رساند. این اقدام با محکومیت شدید روبه‌رو شد. پاپ در موعظه‌های خود بارها بر این موضوع تأکید کرده بود که “قلب پیامبر مسیحیان با بد سیرتان،

مغروران و متکبران نیست، بلکه همراه متواضعان و فروتنان است.” این تفاسیر متضاد، بحث عمیقی درباره ماهیت قدرت، اخلاق و دین در عصر حاضر را به میان کشید. پاپ جنگ افروزی را “بت پرستی و خودپرستی” خواند، در حالی که ترامپ از “قدرت مطلق” به عنوان ابزار سیاست دفاع می‌کرد.



پیامدهای بین‌المللی: نظم در حال تغییر

این بحران، شکاف‌های موجود در نظم بین‌المللی را عمیق‌تر کرد. از یک سو، اتحاد سنتی غرب تحت فشار قرار گرفت، چرا که متحدان اروپایی آمریکا مانند ایتالیا و اسپانیا آشکارا از پاپ حمایت کردند. از سوی دیگر، همبستگی غیرمنتظره‌ای بین بازیگرانی مانند واتیکان، ایران و گروه‌های مقاومت مانند حماس شکل گرفت. “معاون اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور ایران”، “سید احسان طباطبایی”، گفت: “زمانه ما با یک طغوت افسارگسیخته روبرو شده است که اگر مهار نشود ویرانی‌های جبران‌ناپذیری بر جای خواهد گذاشت.” این اتحاد مبتنی بر مخالفت با “استکبار” و دفاع از “حقوق انسانی”، نشان‌دهنده ظهور احتمالی یک محور جدید اخلاق‌محور در برابر محور قدرت‌محور بود. پاپ در نامه آیت‌الله نوری همدانی به این ائتلاف اشاره کرده و نوشته بود: “به امید شکل‌گیری ائتلاف جهانی پیروان ادیان براساس تعالیم انبیاء الهی.”

رسانه‌ها و افکار عمومی: جنگ روایات

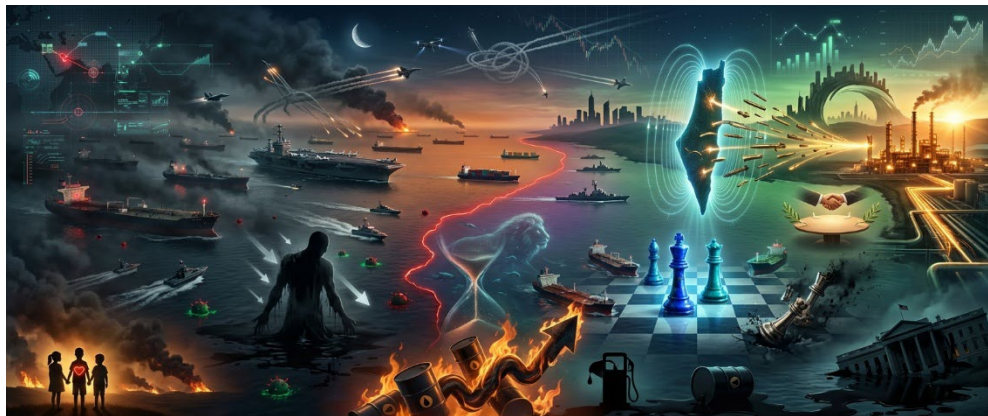
رسانه‌های جهانی نقش کلیدی در شکل‌دهی به این بحران ایفا کردند. در حالی که رسانه‌های نزدیک به ترامپ سعی در کوچک‌نمایی ماجرا داشتند، رسانه‌های جریان اصلی مانند “نیویورک تایمز”، “گاردین” و “واشنگتن پست” به طور گسترده به آن پرداختند. شبکه‌های اجتماعی نیز صحنه

جنگ روایات بودند. کاربران از سراسر جهان از دفاع رئیس‌جمهور ایران از پاپ استقبال کردند و آن را نماد “ورود به دوره جدیدی از تاریخ” خواندند. طنز و کنایه نیز ابزار قدرتمندی بود؛ کاربری برزیلی با کنایه پرسید: “هنوز دعوای ترامپ با پاپ را نمی‌فهمم، در واتیکان نفت پیدا کردن؟! ” این نشان می‌داد که افکار عمومی جهانی، به ویژه نسل جوان، از رویکرد خصمانه و یکجانبه قدرت‌های بزرگ خسته شده و به دنبال صدای جایگزینی برای صلح و عدالت هستند.



آینده‌نگری: صلح، جنگ و نقش ادیان

آینده روابط و اتیکان و کاخ سفید پس از این ماجرا مبهم به نظر می‌رسد. پاپ لئو چهاردهم به مواضع صلح‌طلبانه خود ادامه داده و گفته است: “دعا برای صلح راهی برای شکستن چرخه شیطانی شر است.” او خواستار “پادشاهی خدا” شده است، “جایی که در آن شمشیر، پهپاد یا سود ناعادلانه وجود ندارد.”



از سوی دیگر، ترامپ و حلقه نزدیکانش همچنان بر مواضع تهاجمی خود پافشاری می‌کنند. تحلیل‌گران هشدار می‌دهند که این شکاف می‌تواند به بی‌ثباتی بیشتر در صحنه جهانی بینجامد. با این حال، برخی نیز امیدوارند که این بحران، زمینه‌ساز گفت‌وگوی جدیدی بین ادیان و تمدن‌ها برای مقابله با چالش‌های مشترک باشد. همان‌طور که پاپ در پیام خود گفته بود: “جنگ، خشونت، بی‌عدالتی و دروغ، مورد رضایت خداوند نیست.” این پیام جهانی، می‌تواند پایه‌ای برای اتحادی فراتر از مرزها باشد.



کلام آخر

در آستانه طوفانی از جنس بیداری

تاریخ، همواره گورستان امپراتوری‌هایی بوده است که بر پایه‌های فریب و ظلم بنا شده‌اند. کتاب «امپراتوری بر شن‌های روان — از قمار قدرت تا بیداری وجدان جهانی»، روایتی است از تقاطع ویرانی و آگاهی؛ جایی که فروپاشی هم‌زمان یک مرد، یک شبکه فساد، یک سیستم ناعادلانه و یک امپراتوری پوشالی رقم می‌خورد. این اثر، تنها یک کیفرخواست سیاسی نیست، بلکه آینه‌ای است که در برابر چهره‌ی کرخت‌شده‌ی قرن بیست و یکم قرار داده شده است. قرنی که در آن، مفاهیمی چون صلح، حقوق بشر و عدالت، در دالان‌های تاریک قدرت به مسلخ برده شده‌اند.

در این روایت، ما با سه پرده‌ی هولناک از سقوط مواجهیم: سقوط اخلاق در اقتصاد، تباهی انسانیت در شبکه‌های پنهان قدرت، و ذبح شدن حقیقت در مسلخ جنگ و نسل‌کشی. اما در پس تمام این تاریکی‌ها، نوری از جنس بیداری وجدان‌های جهانی در حال تابیدن است.

پرده اول: قصر شیشه‌ای فریب و دون کیشوتی در خانه زر

روایت از کودکی در «خانه زر» آغاز می‌شود؛ جایی که میراث‌پدري، نه عشق و انسانیت، که منطق بی‌رحمانه‌ی سود و سلطه است. دون کیشوتی

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

به نام ترامپ، نه با نیزه و زره، که با چک‌های بی‌محل، برندفروشی و سوءاستفاده از قانون شکاف‌های ورشکستگی، به جنگ آسیاب‌های بادی اقتصاد می‌رود.

**ترامپ معماری است که قصرهایش را نه بر سنگ بنای تولید،
که بر شن‌های روانِ فریب و انتقال هزینه به دیگران بنا می‌کند.**



دانشگاه ترامپ، استیک‌های ترامپ و کازینوهای ورشکسته، تنها نمادهایی از یک اقتصاد بیمار نیستند؛ آن‌ها پیش‌درآمدی بر یک سقوط بزرگ‌ترند. مردی که یاد گرفته است چگونه از ویرانی اقتصادی دیگران برای خود کاخ بسازد، همین منطق را به بالاترین سطح قدرت سیاسی یعنی کاخ سفید می‌برد. در اینجا، «جاذبه یک تله است» و قدرت، ابزاری برای شکار. ساختار سکوت با پول، تهدید و قدرت فرهنگی بنا می‌شود تا پادشاه شکارچی بتواند در حریم امن خود، به سوءاستفاده‌های ساختاری ادامه دهد. این داستان، قصه یک فرد نیست، بلکه کالبدشکافی یک «سیستم معاف از پاسخ‌گویی» است.

پرده دوم: جزیره تباهی و پروازهای تاریکی

از برج‌های طلایی نیویورک، به سمت تاریک‌ترین نقطه در جغرافیای قدرت پرواز می‌کنیم: جزیره اپستین. اینجا «معماری تاریکی» به کمال می‌رسد. در این جزیره، قدرت، ثروت و شهوت در هم می‌آمیزند تا امپراتوری فساد جهانی را شکل دهند. پروازهای شبانه، حاملانی هستند که معصومیت را به مسلخ لذت‌جویی خدایگان دروغین زمین می‌برند.

در این بخش از روایت، نویسنده با لحنی شاعرانه اما گزنده، پرده از جنایاتی برمی‌دارد که در اتاق‌های تاریک قدرت و با همدستی نانوشته‌ی نخبگان سیاسی و اقتصادی رخ داده است. ساختار سکوتی که در اطراف

ترامپ شکل گرفته بود، در شبکه‌ی اپستین به یک اختاپوس جهانی تبدیل می‌شود که بازوانش در تمام نهادهای قدرت نفوذ کرده است. این تباهی، صرفاً یک انحراف اخلاقی نیست، بلکه «فرمان مرگ از اتاق قدرت» است؛ مرگی که پیش از جسم، روح و کرامت انسانی را هدف قرار می‌دهد.

پرده سوم: خون دانش و شهادت عقل در جغرافیای درد

تاریک‌ترین و در عین حال بیدارکننده‌ترین بخش این روایت، رسیدن به نقطه‌ی جوش تاریخ معاصر است: غزه. جایی که امپراتوری‌های آهنین، نقاب از چهره برمی‌دارند و جنایت علیه بشریت به یک روزمرگی تلخ تبدیل می‌شود. در اینجا، ادعاهای پرطمطراق حقوق بشر غربی در برابر چشمان حیرت‌زده‌ی جهان فرو می‌ریزد.

غزه در این روایت، تنها یک باریکه خاکی نیست؛ بلکه آزمایشگاه شکست کامل تمدن مدرن در آزمون انسانیت است. «خون دانش و شهادت عقل» در زیر بمباران دانشگاه‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها رقم می‌خورد. وقتی صلح، تنها نام یک نمایش و ابزاری برای خرید زمان جهت کشتار بیشتر می‌شود، این سکوت نهادهای بین‌المللی است که به رساترین صدای تاریخ تبدیل می‌گردد. در این میان، تقاطع صداها شنیدنی است: صدای واتیکان که در برابر سکوت قدرت می‌ایستد و نقد تند و تیزی که بر مفاهیم صلح رسمی و نهادهای پوشالی وارد می‌شود. ترامپ‌بسم در اینجا معنایی فراتر

از یک دولت پیدا می‌کند؛ ترامپیسم یعنی «منطق حذف دیگری» و بی‌ارزش دانستن جان انسان‌هایی که در معادلات قدرت جایگاهی ندارند.

پرده چهارم: تازیانه بر تخت فساد — رساله بیداری

کتاب در این نقطه به یک مانیفست و سوگندنامه تبدیل می‌شود. «ما صدای آخرین وجدان‌های قرنیم»؛ این فریادی است که از میان ویرانه‌های غزه، از دل دادگاه‌های نمایشی و از پس پرده‌های ضخیم جزیره‌های فساد به گوش می‌رسد. انسان در برابر ظلم مدرن، دیگر نمی‌تواند تماشاگر باشد.

نویسنده با در هم آمیختن روزنامه‌نگاری تحقیقی و تاریخ‌نگاری روایی، تازیانه‌ای بر تخت فساد می‌نوازد. این رساله‌ی بیداری، خواننده را از یک ناظر منفعل به یک قاضی و شاهد تاریخی تبدیل می‌کند. هنر سیاسی در اینجا، در برابر هنر خنثی و بی‌تفاوت قد علم می‌کند. قلم، رسالتی سنگین بر دوش دارد: ثبت جنایت برای آیندگان و دمیدن روح شجاعت در کالبد زمانه.

سخن پایانی: آینه‌ای بر شن‌های روان

این کتاب، آینه‌ای است که بر شن‌های روان امپراتوری‌های در حال فروپاشی قرار داده شده است. آینه‌ای که نشان می‌دهد چگونه قمار قدرت، در نهایت به باخت اخلاقی و تاریخی قماربازان منجر می‌شود.

از سقوط وجدان اقتصادی در برج‌های ترامپ، تا تباهی انسانی در شبکه‌های اپستین، و در نهایت نسل‌کشی در غزه، همه و همه حلقه‌های متصل یک زنجیرند: زنجیر سیستمی که انسان را نه یک «غایت»، که یک «وسیله» می‌پندارد. اما پایان این داستان، تاریکی مطلق نیست. همان‌گونه که نویسنده در خطوط پایانی سوگندنامه خود تأکید می‌کند، بیداری وجدان جهانی آغاز شده است. این بیداری، از خیابان‌ها، از دانشگاه‌ها، و از قلب‌های زخم‌خورده اما تسلیم‌ناپذیر می‌جوشد.



کتاب «امپراتوری بر شن‌های روان»، در نهایت یک فراخوان است؛ فراخوانی برای ایستادن در سمت درست تاریخ و پاسداری از کرامت انسانی، پیش از آنکه طوفانِ شن، همه‌چیز را ببلعد.



ضمیمه‌ها

ضمیمه ۱: گاهشمار رویدادها

- ژانویه ۲۰۲۵: پاپ لئو چهاردهم در موعظه‌ای جنگ در خاورمیانه را محکوم می‌کند
- فوریه ۲۰۲۵: وزارت جنگ آمریکا دیپلمات و اتیکان را به پنتاگون احضار می‌کند
- مارس ۲۰۲۵: پاپ در مراسم عید نعل می‌گوید: “خداوند به دعای جنگ‌افروزان گوش نمی‌دهد”
- آوریل ۲۰۲۵: ترامپ در کمپین انتخاباتی خود از پاپ انتقاد می‌کند
- ژانویه ۲۰۲۶: پاپ سفر به آمریکا در سالگرد ۲۵۰ سالگی را لغو می‌کند
- ۱۵ آوریل ۲۰۲۶: ترامپ در شبکه اجتماعی به پاپ حمله می‌کند
- ۱۶ آوریل ۲۰۲۶: واکنش گسترده جهانی آغاز می‌شود
- ۱۷ آوریل ۲۰۲۶: پاپ پاسخ می‌دهد: “هیچ هراسی از دولت ترامپ ندارم”
- ۱۸ آوریل ۲۰۲۶: ترامپ تصویر خود در شمایل عیسی را منتشر می‌کند
- ۲۵-۱۹ آوریل ۲۰۲۶: موج واکنش‌های بین‌المللی ادامه می‌یابد

ضمیمه ۲: نقل قول های کلیدی

از پاپ لئو چهاردهم:

- “قلب مسیح با بدسیرتان، مغروران و متکبران نیست”
- “خداوند به دعای جنگ افروزان گوش نمی دهد، بلکه آن را رد می کند”
- “هیچ ترسی ندارم”
- “نیروی واقعی در خدمت به زندگی آشکار می شود”

از دونالد ترامپ:

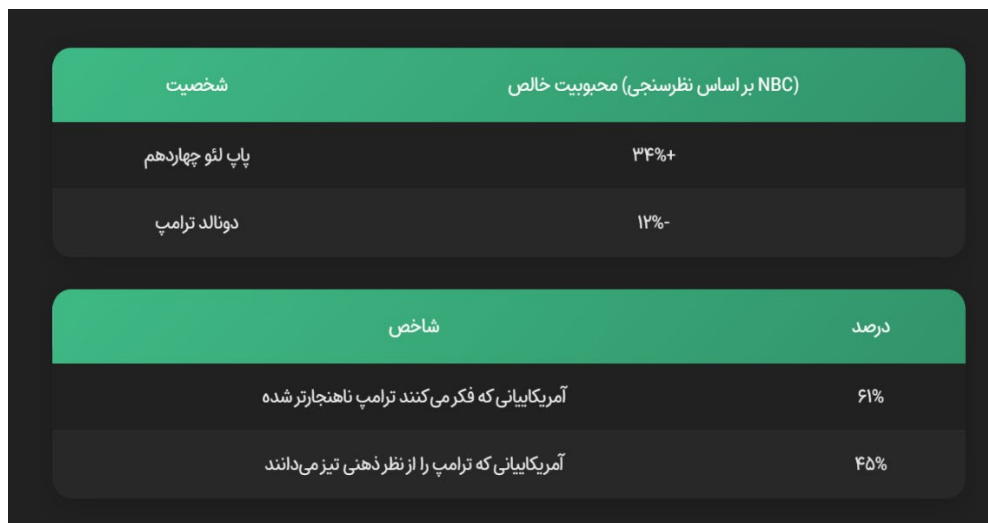
- “او نمی فهمد و نباید درباره جنگ صحبت کند”
- “هرگز از پاپ عذرخواهی نخواهم کرد”
- “او مواضع ضعیفی دارد”

از دیگران:

- جیمز مارتین: “این نکبت اخلاقی پایانی ندارد؟”
- نیویورک تایمز: “او یک مستبد دیوانه و شیفته قدرت است”
- آیت الله نوری همدانی: “موضع گیری شجاعانه شما نام شما را ثبت جهانی خواهد کرد”

ایستاده برای ایران، امام شهید سید علی خامنه ای _ ناصرکاوه

ضمیمه ۳: نمودار محبوبیت

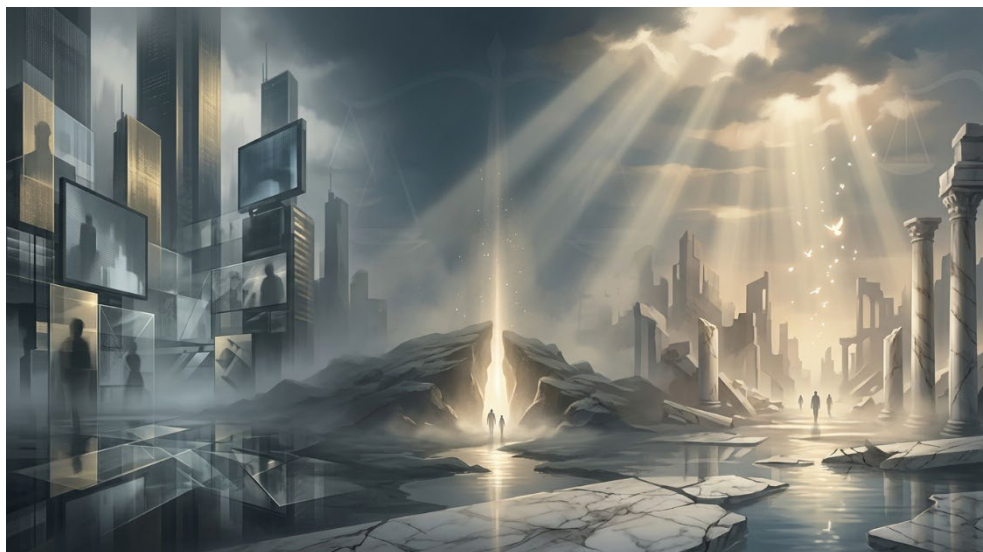


ضمیمه ۴: واکنش های بین المللی

کشور/نهاد	واکنش	منبع
ایتالیا	حمایت رسمی از پاپ	جورجیا ملونی
اسپانیا	انتقاد غیرمستقیم از ترامپ	پدرو سانچز
مجارستان	عدم تماس با ترامپ	نخست وزیر جدید
ایران	محکومیت حمله به پاپ	رئیس جمهور، مجلس، علما
حماس	اعلام همبستگی با پاپ	باسم نعیم
واتیکان	توصیف رفتار ترامپ به عنوان "نکبت اخلاقی"	جیمز مارتین
کنگره آمریکا	محکومیت گسترده از دو حزب	سناتورها و نمایندگان

ضمیمه ۵: تحلیل‌های رسانه‌ای

تاریخ	عنوان تحلیل	رسانه
۲۰ آوریل ۲۰۲۶	"بحث سلامت روان ترامپ زنده شد"	نیویورک تایمز
۱۶ آوریل ۲۰۲۶	"حمله فوق‌العاده به پاپ"	گاردین
۱۷ آوریل ۲۰۲۶	"ترامپ ادعا کرد در انتخاب پاپ نقش داشته"	واشنگتن پست
۱۶ آوریل ۲۰۲۶	"حمله غیرمعمول به رهبر کلیسا"	رویترز
۲۲ آوریل ۲۰۲۶	"تنش با واتیکان بر انتخابات تأثیر می‌گذارد"	نیوزویک
۱۸ آوریل ۲۰۲۶	"حال ترامپ خوب نیست"	هافینگتون پست



پایان _ فروردین ۱۴۰۵ _ ارادتمند : ناصرکاوه

